

سخنرانی و گفتگو با مهرداد درویش پور در یوتیوبی

جامعه چند فرهنگی، برابری جنسیتی و تغییر الگوهای مردانگی و
خشونت علیه زنان

شنبه ۱۸ ژوئن ساعت ۱۴

adress – Falk gatan ۷ (Redbergsplatsen), Göteborg

برگزارکننده انجمن فرهنگی پامیر و Studie Främjande

با همکاری انجمن ایرانی رسانه ها

برداشت رایج از مردان و پسران مهاجر تبار در سوئد با تاکید بر تفاوت های فرهنگ آنان استوار است و کثرویی، مرد سالاری، خشونت و آزار جنسی زنان را بخشی از ویژگی های فرهنگی آنان می داند. زنان و دختران نوجوان مهاجر تبار

نیز همچون قربانیان منفعل ستم پدرسالاری که بدون یاری جامعه نمی توانند رها شوند، تصویر می شوند. آیا این برداشت ها واقعی است یا ناشی از پیشداوری ها و کلیشه سازی های نژاد پرستانه است؟ تاثیر مهاجرت بر مردان، زنان

و فرزندان مهاجر تبار چیست؟ چه عواملی در گسترش خشونت و پدرسالاری در مردان مهاجر یا رشد الگوهای برابری طلبی جنسیتی موثرند؟ چرا در برخی از جوانان مهاجرتبار فرهنگ پدر سالاری و محافظه کاری تقویت شده یا خود را

هم با خانواده و جامعه بیگانه می یابند؟ تفاوت های فرهنگی و تبعیض چه نقشی در این رویکردها و افراط گرایی دارد؟ با چه روشی می توان همزمان بهم پیوستگی و برابری جنسیتی را گسترش داد؟ نفی جامعه چند فرهنگی و اجبار

به ذوب فرهنگی (آسیمیلیسیون)؟ مدارا جویی و گسترش جامعه چند فرهنگی؟ یا سیاست فعال ضد تبعیض؟ فمینیسم ضد نژادپرست چیست و چه گونه به اعتبار آن می توان با خشونت علیه زنان و فرهنگ ناموسی مقابله کرد؟

انجمن پامیر و Studieförbundet برای پاسخ به این پرسش‌ها از دکتر
مهرداد درویش پور جامعه شناس، استاد دانشگاه ملاردالن دعوت کرده
است که در کنفرانسی نتایج تحقیقات ۲۰ ساله خود را برای نسل اول و
دوم مهاجر تبار ارائه

دهند. پس از سخنرانی، بحث و گفتگو با حضور سخنران و همه علاقه
مندان دنبال خواهد شد.

زمان: شنبه ۱۸ ژوئن ساعت ۱۴ بعد از ظهر

مکان: Falk gatan ۷, (Redbergsplatsen)

برگزارکننده: انجمن فرهنگی پامیر و استودیو فرمیانده با همکاری
انجمن ایرانی رسانه‌ها

تبیین جدایی دولت و دین در ایران عوامل خروج از دین‌سالاری

شیدان وثیق

تیر ۱۳۹۳ - ژوئن ۲۰۱۴

cvassigh@wanadoo.fr

تبیین جدایی دولت و دین در ایران

عوامل خروج از دین‌سالاری

می دانیم که انقلاب ۱۳۵۷ به استقرار دین‌سالاری (تئوکراسی) اسلامی
در ایران می انجامد. دین و دستگاه آن بر تمام عرصه‌های اجتماعی و

سیاسی جامعه سلطه ای تام برقرار می کند. جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن تجلی عالی چنین نظامی می شود. نظامی که در آن، دین بر سه قوای اجرایی، قانون گذاری و قضایی سیادت انحصاری دارد. به راستی می توان ادعا کرد که دین سالاری اسلامی در ایران کامل تر از تئوکراسی های مسیحی غربی در سده های میانه عمل می کند. در چنین شرایطی، خروج از دین سالاری در ایران به معضل و بغرنج اساسی و کلیدی برای نیل به آزادی و دموکراسی تبدیل شده است.

در این جستار، پرسش معنا و مفهوم جدایی دولت و دین در ایران را مورد تأمل قرار می دهیم. ابتدا به بازگویی اجمالی عواملی می پردازیم که در غرب زمینه های فروپاشی سیادت سیاسی و اجتماعی دین را فراهم می کنند. عواملی که با وجود تفاوت ها و اختلاف های دو جهان اسلامی و مسیحی، برخی خصلت های عمومی و جهانشمول دارند. سپس، در پرتو آن ها، توانایی ها و ناتوانی های فرایند مورد نظر را در شرایط خاص جامعه ی ایران و در پی تحولات سال های اخیر بررسی می کنیم. در نتیجه گیری پایانی، سه شرط امکان پذیری جدایی دولت و دین و به طور کلی امر لائیک یا سکولاریسم در ایران را مطرح می کنیم.

1- دو مفهوم پایه ای در تبیین جدایی دولت و دین

ما برای تبیین مسأله ی «خروج از سیادت دین» (1)، دو مفهوم فلسفی بیش نداریم. همواره و ناگزیر باید رجوع به آن ها کنیم. با آن ها کلنچار رویم. می دانیم که در غرب مسیحی، از سده ی شانزده تا نوزده، این «خروج» طی دو فرایند متمایز و مشابه، سکولاریسم و دموکراسی، انجام می پذیرد.

من در کتاب سکولاریسم و دموکراسی و طی مقالاتی، در باره ی تشابهات و تمایزات این دو فرایند توضیحات مبسوطی داده ام. اکنون، برای یادآوری، خطوط کلی و اساسی این دو مقوله را بازگو می کنم:

لائسیته که معنا و مفهومی واحد دارد، از سه رکن اساسی و تفکیک ناپذیر تشکیل شده است:

1- «جدایی دولت و دین». یعنی استقلال و خودمختاری دولت و بخش عمومی نسبت به دین و دستگاه آن (کلیسا در مسیحیت، روحانیت در اسلام). فقدان دین رسمی در کشور. عدم دخالت دولت و نهاد دین در امور یکدیگر. بی طرفی دولت و بخش عمومی نسبت به ادیان و مذاهب مختلف.

آغازی نو می باشد و یا در حقیقت ادامه ی همان مبانی مسیحی اما در شکلی سکولار و زمینی است. بدین سان، از تقدس و از خودبیگانگی آسمانی به تقدس و از خودبیگانگی زمینی می رسیم. در نتیجه، برخی از مدعیان این تز، با استفاده از معانی مختلف سکولاریزاسیون، از ضرورت سکولاریزاسیون «سکولاریزاسیون» سخن می رانند. یعنی دین زدایی (معنای اول سکولاریزاسیون) از سکولاریزاسیون (معنای دوم آن) که همواره در حوزه ی دین قرار دارد.

2- پنج عامل اصلی «خروج از سلطه ی دین»

چه عواملی شرایط خروج از سلطه ی دین را فراهم می کنند؟ آن ها را زیر پنج عنوان اصلی توضیح می دهند:

- 1- استقلال دانش نسبت به دین.
- 2- استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین.
- 3- رواداری و آزادی وجدان و عقیده.
- 4- چندگرایی (پلورالیسم) دینی و تبدیل شدن ایمان به امر خصوصی.
- 5- خودمختاری حوزه های فعالیت اجتماعی.

هر یک از آن ها را به اجمال از نظر می گذرانیم:

- استقلال دانش نسبت به دین یعنی خود مختاری تفکر و روش های علمی نسبت به الهیات. این را سکولاریزاسیون دانش نیز می نامند. بیکن، دکارت، پاسکال، اسپینوزا، لاک، نیوتن، کانت و بسیاری دیگر... نمایندگان نظری این تحول اساسی بوده اند. در سده ی شانزده و هفده میلادی است که به گفته ی هانس بلومبرگ (5)، باز تعریفی از پایگاه دانش در غرب صورت می گیرد. سه «حق» به رسمیت شناخته شده و تثبیت می شوند. حق آزاد کنجکاوی نظری. حق آزاد اندیشه در شک کردن و به پرسش بردن عقاید پذیرفته شده و حق آزاد آزمودن، حتا آن جا که برضد احکام قدسی باشد.

- استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین که محصول انقلاب های سیاسی سده ی هفده و هجده اروپا ست. فرایندی است که به تثبیت نهاد دولت به جای نهاد کلیسا می انجامد. مجموعه تحولاتی است که به اشکال مختلف، شرایط خودمختاری سیاست نسبت به نهاد دین را فراهم می کنند. اما ویژگی استقلال قدرت سیاسی در اروپا بطور مشخص از شرایطی ناشی

می شود که کلیساها نه تنها نقش سازمان دهنده و متحد کننده خود را از دست می دهند بلکه خود به عاملان چند پارگی، ناامنی، بی ثباتی و جنگ تبدیل می شوند. پس حاکمیت دولت به جای حاکمیت کلیساهای متخاصم می نشیند. دولت چون نهادی بی طرف به جنگ های دینی پایان می بخشد و صلح دینی را برقرار می کند. سیاست، بدین سان، از معیارها و هنجارهای فراسوی حوزه ی عمل خود (چون معیارها و هنجارهای دینی) آزاد می شود. این استقلال قدرت سیاسی نسبت به کلیسا، در عین حال با پدیدار مهم دیگری همراه و همزمان می شود: کناره گیری آگاهانه ی کلیساها یعنی نحله های مختلف مسیحیت از دخالت در امور سیاست و دولت.

- یکی دیگر از زمینه های خروج از سلطه ی دین، مبارزه برای آزادی عقیده و وجدان و دفاع از رواداری (6) است. این مبارزه ی سترگ در شرایط فشارها و سرکوب های دینی و دولتی و در مقابله با آنها انجام می گیرد. این مبارزه شرایط مساعدی را برای جدایی دین و دولت به وجود می آورد. دین چون امر خصوصی و وجدانی از دولت داری و سازماندهی اجتماعی - سیاسی کنار می کشد و دولت چون نهادی که به امر عموم می پردازد، در مسایل مربوط به وجدان، از جمله ایمان و دین، دخالت نمی کند.

- عامل دیگر، پلورالیسم دینی و تفرد ایمان است. در سده ی شانزدهم در اروپا، رفرمی در دین رخ می دهد. لوتر، در 31 اکتبر 1517، بیانیه ی آن را به زبان لاتین بر در کلیسای ویتمبورگ (7) نصب می کند. در برابر واتیکان می ایستد و برای خوانش فردی و بی واسطه ی کتاب مقدس، ارزشی خداشناسانه قایل می شود. ایمان تبدیل به رابطه ای ذهنی و شخصی میان فرد و خدا می شود؛ رابطه ای بدون میانجی گری روحانیت و دستگاه دین. از سوی دیگر، فردیت یافتن ایمان، ناگزیر، با تجزیه و چندگرایی دینی، فزونی می یابد. بدین سان، مذهب خصلت «فراگیرنده» و «انبوهی» خود را در هدایت کلیت جامعه از دست می دهد. از همه مهمتر، پس از یک دوران دراز تفتیش عقاید و اختناق دینی، سرانجام شرایطی در غرب پیش می آید که وجود اختلافات و انشاقات مذهبی یعنی پلورالیسم دینی به رسمیت شناخته می شوند. هم چنین نیز، تغییر دین، مذهب و کیش. از این پس، ترک دین و یا اقرار به آتیه ایسم و لادریگری نه تنها جرم به شمار نمی روند بلکه به اموری پذیرفته شده در می آیند.

- آخرین عامل و مهم ترین آن ها، جدایش پذیری کارکردی (8) و خودمختار شدن حوزه های مختلف فعالیت اجتماعی است. دینامیسم

اجتماعی فوق را ماکس وبر با مفهوم Eigengesetzlichkeit (خود قانونی) توضیح می دهد. یعنی فرایند خودمختار شدن ساحت های اجتماعی. در هر یک از زمینه های فعالیت اجتماعی، گروه ها و افراد متعلق به آن ها، خواهان حق خودمختاری در حوزه ی حرفه ای خاص خود می شوند. بدین معنا که مایلند تنها از هنجارهای «درونی» خود، از ویژگی ها، ارزش ها و «منطق ذاتی» حوزه ی فعالیت خود - در هنر، اقتصاد، حقوق، سیاست و... - پیروی کنند. افراد و گروه های اجتماعی، در عین حال، هر گونه هنجار برونی ای که بخواهد از خارج، از حوزه ی دیگر ارزشی، محدودیت و ممنوعیت برای آن ها ایجاد کند را رد می کنند.

عواملی که نام بردیم، با این که ابتدا در غرب عمل کرده اند، اما در خطوط کلی شان، صرف نظر از ویژگی های اجتماعی، سیاسی و دینی، جهانشمول اند و زمینه های خروج از سیادت دین را به وجود می آورند. اکنون، پرسش اساسی و بغرنجی که در برابر ما قرار دارد این است که در پرتو این عوامل پنج گانه، امکان پذیری خروج از سلطه ی دین در شرایط خاص ایران را ارزیابی کنیم. این فاکتورها تا چه اندازه در جامعه ایران عمل کرده و می کنند. پاسخ به این پرسش ها از بررسی توانایی ها و ناتوانی های امر جدایی دولت و دین در ایران می گذرد.

3- توانایی های دین سالاری در ایران

می دانیم که تاریخ ایران از ابتدا، چه پیش و چه پس از اسلام، تاریخ پیوند فشرده ی قدرت و دین بوده است. اما این تاریخ، خود تاریخی است. بدین معنا که مناسبات دین و دولت (سیاست) در ایران، همواره فراز و نشیب هایی داشته است. یکسان و موزون نبوده است. این ناموزونی است که ما را به شرط بندی روی امکان پذیری خروج از سلطه ی دین در ایران تشویق می کند. یعنی دعوت به مبارزه و تلاش در جهت تحقق آن.

اسلام، بیش از دیگر ادیان ابراهیمی، شاید به اندازه ی دین یهود، دین سازمان دهنده و هدایت کننده ی سیاسی و اجتماعی بوده است. از ابتدا، با پیامبرش، در رکاب حکومت و قدرت رواج و توسعه یافته است. در اسلام، از آغاز دعوت بنیان گذار آن در مکه و سپس با استقرار او در مدینه، دین و دولت، پیامبری و فرمانروایی، کلام خدا و قانون، دولت داری و دین داری، سیاست و شریعت... در هم آمیخته اند. به حکم آیه قرآنی که کلام خداست، در اسلام، تکلیف

مسلمانان چه در زندگی خصوصی و چه در فعالیت عمومی و اجتماعی، «اطاعت از خدا و رسول و «صاحبان امر» (اولوالامر) است. اطاعت از اینان و فرامین آن‌ها، در غیاب رسول، مطلق و مقدس است (9).

با این همه، پیوند دین و قدرت سیاسی در درازای تاریخ ایران یکسان نبوده است. این پیوند، بویژه در دو دوره ی صفوی (با رسمیت یافتن تشیع چون مذهب دولتی) تثبیت و تبدیل به آمیزشی نهادینه می شود. از آن پس، پیوند دولت و دین، همواره بیش و کم با شدت، استمرار پیدا می کند. بویژه در دوره ی قاجار، دین و روحانیت نقشی تعیین کننده در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بازی می کنند. در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه، اقتدار دین را هم در قدرت حاکمه و هم در اپوزیسیون آن مشاهده می کنیم. نمود آشکار و بارز اقتدار دین بر جنبش های سیاسی و اجتماعی ایران، نقش روحانیت در سر و رهبری آنهاست. هفتاد و سه سال قبل از جمهوری اسلامی، تبلور عالی نفوذ دین را در متمم قانون اساسی مشروطه مشاهده می کنیم. در آن جا که اصل «عدم مخالفت با قواعد مقدسه ی اسلام»... و شریعت، در همه ی زمینه ها اعلام می شود؛ از سه قوای اجرایی، مقننه و قضایی تا حقوق ملت (تحصیل و تعلیم، مطبوعات، تشکیل انجمن ها و اجتماعات...) (10).

اما می دانیم که قانون اساسی مشروطه اجرا نمی شود. تنها با استقرار جمهوری اسلامی است که مضمون تئوکراتیک آن متمم به طور کامل و رادیکال تحقق پیدا می کند. تا آن زمان، در دو رژیم سلطنتی پهلوی ها، مسأله ی مناسبات دولت، جامعه و دین، زیر سایه ی دیکتاتوری فردی و استبداد قرار می گیرد. در این دوره می توان از پس نشستن نسبی و موقتی دستگاه روحانیت در جامعه، بویژه در مناسبات با دولت، صحبت کرد. گرایشی که البته از مدتی قبل با فرایند تجدد خواهی در ایران، با امیر کبیر، آغاز شده بود. اما آن چه که رژیم به اصطلاح "لائیک" در دوران پهلوی ها می نامند، اقداماتی بود که از بالا انجام گرفت. یعنی در نبود مطلق آزادی و دموکراسی. بدون شرکت و مشارکت مردم. تکرار می کنیم که لائیسیته یا سکولاریزاسیون در معنای دوم (یعنی روند رهایی و خودمختاری از قید دین و دستگاه آن)، فرایندی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. روندی است که از دموکراسی و حقوق بشر جدا ناپذیر است. تغییراتی است که بویژه و در درجه ی اول بر فعالیت آزاد جامعه ی مدنی و جنبش های آزاد سیاسی- اجتماعی استوار اند. بر جنبش های مشارکتی، انجمنی و سندیکایی. بر فعالیت های سازمانی و حزبی. فرایندی است ناظر بر

مشارکت آزاد و دموکراتیک کُنشگران اجتماعی. بر کثرت گرایی و بسیارگونگی. بر تمایز بانی ساختاری نهادهای اجتماعی از نهاد دین و ارجاعات مذهبی. و می دانیم که این ها همه بدون آزادی و دموکراسی میسر نمی شوند. بدین معنا، در ایران، بویژه در رژیم پهلوی ها، فرایند لائیک به معنای کامل آن، یعنی در سه رکن جداناپذیرش، هیچ گاه انجام نمی پذیرد. در حقیقت، در رژیم شاه ما با تئوکراسی ای در سایه و در حال تکوین رو به رو بودیم. با تئوکراسی ای جنینی و خزنده که ظهور خود را تدارک می دید. خود را آماده برای تصرف قدرت می کرد. بدین ترتیب، سخن گفتن از لائیسیته در شرایط دیکتاتوری رژیم شاه که زمینه ها و شرایط استقرار و برآمدن دین سالاری را فراهم می کند، بیش از هر چیز بیان کج فهمی از معنای آن پدیدار - مقوله است.

4- توانایی های امر لائیک در ایران

پیشتر، از عوامل پنج گانه ای سخن رانندیم که زمینه های جدایی دولت و دین در غرب را فراهم کردند: استقلال دانش نسبت به دین. استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین. رواداری و آزادی وجدان. چندگرایی دینی و تبدیل شدن ایمان به امری خصوصی و سرانجام خودمختاری حوزه های مختلف اجتماعی که مهمترین عامل به شمار می رود. گفتیم که این عوامل، با وجود تفاوت ها در شرایط، جهانشمول اند. در تاریخ صد ساله ی گذشته که به تاریخ تجدد خواهی ایرانیان معروف است، جنبه هایی از این عوامل را می توان در حوزه های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مشاهده کرد. از آن جمله است:

- تلاش در راه تشکیل عدالت خانه با متمایز کردن «محاکم شرعیه در شرعیات و محاکم عدلیه در عرفیات» در اصل بیست و هفتم قانون اساسی مشروطه.

- تأسیس مدرسه، دبیرستان، دانش سرا و دانشگاه های مدرن که به انحصار روحانیون و مکتب خانه ها در سوادآموزی و آموزش پایان می دهد.

- رفرم هایی که با وجود مخالفت دستگاه روحانیت، در جهت حق رأی زنان، تشکیل دادگاه های خانواده، کار و فعالیت اجتماعی زنان... انجام می گیرند.

- ورود ایده ها و نهاد های مدرنیته در ایران با این که در عمل از معنا و مضمون حقیقی خود کم و بیش تهی می شوند.

بطور کلی، در صد سال گذشته، ما به میزان و درجات مختلف با حرکت‌ها و جنبش‌های فکری، اجتماعی و سیاسی با خواست سیادت زدایی از نفوذ و انحصار دین رو به رو بوده ایم. در یک کلام، گرایش‌ها در جهت استقلال خواهی و خودمختاری نسبت به دین، از مشروطه به این سو، همواره حضور داشته اند. گرچه هیچ گاه به روند غالب تبدیل نمی‌شوند. گرچه هیچ گاه آشکارا با پرچم جدایی دولت و دین وارد میدان مبارزه نمی‌شوند. با این حال، توانایی‌های فرایند جدای دولت و دین در ایران از همین مبارزات و مقاومت‌های استقلال خواهانه برای خروج از سلطه و نفوذ دین، نیرو گرفته و می‌گیرند.

روندهای استقلال خواهی نسبت دین و دستگاه آن بویژه در سی سال گذشته با تسلط بلامنازع تئوکراسی و ارزش‌های آن رشد و توسعه بیشتری یافته اند. یک بررسی جامعه‌شناسانه می‌تواند میزان این رشد را در میان اقشار و طبقات مختلف نشان دهد. به نظر سنجی‌هایی می‌توان اشاره کرد که بر اساس آن‌ها در سال 1382، 30% پاسخ دهندگان موافق جدایی دین و سیاست، 55% مخالف و اکثریتی با اعطای امتیاز رسمی یا حق ویژه به دلیل دینداری مخالفت کرده اند (11). این آمار و ارقام در صورتی که قابل اعتماد باشند، می‌توانند واقعیتی در خور تأمل را بیان کنند. این که بخشی مهم، رو به رشد و فزاینده‌ای از مردم، بویژه در میان اقشار و طبقات متوسط که متأثر از ایده‌ها و اسلوب مدرنیته اند، خواهان استقلال کامل قدرت سیاسی از دین و دستگاه روحانیت می‌باشند.

امروزه، مقاومت‌ها در برابر دین‌سالاری در ایران به ویژه در میان آن بخش‌هایی از جامعه قوت می‌گیرند که به شدت زیر ستم، محدودیت و تبعیض تئوکراسی قرار دارند. بخش‌های وسیعی از زنان شهری، جوانان، اقلیت‌های ملی-مذهبی، گروه‌هایی که با آزادی قلم، بیان، عقیده و وجدان سر و کار دارند (چون دانشجویان، روشنفکران، فرهنگیان، روزنامه‌نگاران...)، بخش‌هایی از کارگران آگاه و فعال که خواهان ایجاد تشکل‌ها و سندیکاها، مستقل‌کاری اند... در یک کلام، جامعه‌ی مدنی که برای خودمختاری و استقلال بر اساس هنجارهای خاص خود مبارزه می‌کند، که سلطه‌ی هنجارهای دین‌سالاری و اطاعت از آن‌ها را نمی‌پذیرد.

5- جدال میان امر تئوکراتیک و امر لائیک در تحولات اخیر ایران

در جمهوری اسلامی، روند تاریخی فوق‌یعنی فرایند جدایی دولت و دین

رو به رشد و توسعه خواهد گذارد. این روند را بویژه در تحولات اخیر می توان مشاهده کرد: با خیرش اعتراضی بخش های وسیعی از مردم شهری به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری و در پی آن، با تحول و تکامل پاره ای از خواسته های جنبش های اجتماعی و جامعه مدنی. اما نکته ای که در این جا باید مورد تأکید قرار دهیم این است که در جنبشی که معروف به «جنبش سبز» شد، توانایی ها و ناتوانی های امر لائیک در برابر امر تئوکراسی، در همزیستی و چالش با هم قرار گرفتند و عمل کردند.

این جنبش فراگیر به ویژه در میان قشرهای میانی جامعه در شهرها در اعتراض به تقلب در انتخابات، در عمل در برابر نهاد های اصلی دین سالاری (چون ولایت فقیه، شورای نگهبان، نهاد ریاست جمهوری...) قرار می گیرد. از این جهت، این جنبش، با این که آشکارا و به طور مستقیم دین سالاری را نفی نمی کند، اما به طور مستقیم نهاد هایی را زیر سؤال می برد که جوهر و بنیاد نظام دینی کنونی را تشکیل می دهند. علاوه بر این جنبه، پاره ای از خواسته ها و شعارهای اجتماعی و سیاسی طرح شده در این جنبش، چون خواست آزادی و حقوق شهروندی و یا شعار «جمهوری اسلامی» - در برابر «جمهوری اسلامی» - با این که چنین فرمولی خالی از ابهام و اشکال نیست - همه گویای رشد عواملی هستند که می توان آن ها را در شمار قابلیت ها و توانایی های امر تئوکراسی زدائی و جدایی دولت و دین در ایران به حساب آورد.

اما از سوی دیگر، عوامل مهم دیگری در این جنبش عمل می کنند که به استمرار ایدئولوژی، نماد ها، شعارها، ارزش ها و شیوه های امر دین سالاری در خطوط اصلی آن در ایران کمک می کنند. از آن میان می توان به حضور فعال بخشی از روحانیت و مراجع دینی، اسلام گرایان اصلاح طلب و بویژه و به طور بارز بخشی از کارگزاران نظام جمهوری اسلامی در اختلاف و انشقاق از بخش دیگر اشاره کرد. اینان خواهان حفظ نظام جمهوری اسلامی اما در چهارچوبی معتدل (با حفظ قانون اساسی آن) می باشند. آن چه که مسلم است این است که هژمونی اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی این اپوزیسیون اصلاح طلب بر خاسته از دستگاه جمهوری اسلامی را باید به منزله ناتوانایی های نیروهای لائیک یا طرفدار جدایی دولت و دین در ایران در ایجاد مناسباتی به سود خروج از دین سالاری در ایران تلقی کرد.

6 - سه شرط امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران

جنبش های مشارکتی سیاسی- اجتماعی با خواست های لائیک، جنبش

روشنفکری لائیک و جنبش نو اندیشی دینی زمینه های امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران را تشکیل می دهند. در طول تاریخ، همواره امر خروج از دین بوسیله ی این گونه جنبش ها و از همسویی آن ها، با وجود اختلاف ها و تمایزهای شان، میسر گردید. از میان این سه جنبش، جنبش های سیاسی- اجتماعی از اهمیت درجه اولی برخوردارند.

- **جنبش های مشارکتی سیاسی- اجتماعی.** «فرایند خود مختاری نهادهای جامعه ی مدنی» که مهمترین عامل زمینه ساز جدایی دولت و دین است، بدون جنبش های مشارکتی و مدنی میسر نیست. چنین جنبش هایی از قدرت و مرجعی مافوق و خارج از خود، پیروی نمی کنند. صاحب اختیار خود اند. بر محور خود می چرخند. در این جا «خودمختاری» به معنای اختصاصی شدن حوزه ی سیاست و جدا شدن آن از جامعه نیست. پدیداری که با مدرنیته تقویت و تثبیت می شود و بحران کنونی «سیاست» را می آفریند. بلکه به مفهوم خودمختاری و استقلال نسبت به دین، شریعت، احکام و اصول آن است. به معنای خود-گردانی، خود-محوری و خود - تأسیسی در ابداع راه و روش های خود است که در عین حال تغییر پذیر و نسخ شدنی اند. به معنای آن است که انسان های مجتمع در نهاد های عمومی سیاسی و اجتماعی، در انجمن ها، سندیکاها، سازمان ها... بدون پیروی از احکامی برین و فراسوی خود، در اداره ی امور خود شرکت و مشارکت می کنند. با حفظ چند گانگی و کثرت گرایی خود.

- **جنبش روشنفکری لائیک.** جنبش های روشنفکری و ضد کلریکال، چون جنبش روشنگری سده ی هجده اروپا، نقش تعیین کننده ای در فرایند خروج از سلطه ی دین در غرب ایفا کردند. در تئوکراسی ایران نیز روشنفکران لائیک یا سکولار (به معنای طرفداری از جدایی دولت و دین)، می توانند چنین نقشی را در کشور خود ایفا کنند. با این شرط که مبارزه با دین سالاری را در صدر دلمشغولی و فعالیت های خود قرار دهند. بدین شرط که با دخالت روحانیون و دستگاه دین در امر سیاست و دولت به نام **حقانیت، مشروعیت و مرجعیت دین** در چنین اموری آشکارا مخالفت کنند. این مهم را قربانی مصلحت سیاسی و تصورات واهی چون اتحاد ملی، جنبش همگانی و شعارها و تاکتیک های تمامت خواهانه نکنند. این گونه رفتارها همواره امر جدا شدن دولت و دین را پس نشانده و به تأخیر می اندازند. جنبش فکری لائیک با جنبش نواندیشی دینی می تواند همسو باشد اما همسان نیست. این دو در چالش و دیالوگ انتقادی باد هم قرار می گیرند. روشنفکران و

فعالان سیاسی - اجتماعی که خود را لائیک یا طرفدار جدایی دولت و دین می نامند، با ترویج و تبلیغ جمهوری دموکراتیک لائیک، با دفاع از سه اصل لائیسیته و قرار دادن آن ها در سرلوحه ی جنبش فکری و سیاسی خود، زمینه های عینی و ذهنی خروج از سلطه ی دین را فراهم می کنند.

- جنبش نواندیشی دینی. اما چالشی که در برابر روشنفکران نواندیش دینی قرار دارد بغرنجی سخت و سهمگین است. کار آن ها بسی دشوار تر از اصلاح طلبان مسیحی در سده های 16 و 17 میلادی است. پرسش جدایی دولت و دین در دنیای اسلام و در کشور ما به طور خاص، مسأله ی «دنیوی شدن» اسلامی نیست که به معنایی از ابتدا گیتی گرا بوده است. مسأله ی سکولاریزاسیون دین در ایران کنونی، چگونه دنیوی بودن دین است. دینی سیادت طلب، فراگیر و سازمان دهنده ی امور اجتماعی و سیاسی... یا دینی که نقش مسلط اجرایی، قضایی و قانون گذاری خود را از دست می دهد. خودمختاری دولت و بخش عمومی و نهادهای جامعه ی مدنی را به رسمیت می شناسد... مسأله ی اصلی امر جدایی، در عین حال، مسأله ی انسان های جامعه ای است که در اداره ی امور خود از ارجاع به دین چون مرجعی برای کسب تکلیف و مشروعیت دست بر می دارند. در این راه، **دین داری** دینی از سوی اصلاح طلبان و نواندیشان مسلمان ایرانی، با این که امروزه شماری اندک می باشند، می تواند نقش مؤثری در جهت تسریع فرایند سکولاریزاسیون ایفا کند. اما این **دین داری**، اصلاح دینی است که بر خلاف مسیحیت فاقد تضاد و دوگانگی در مناسباتش با سیاست و دولت است. در نتیجه با اسلامی سر و کار دارد که از بن و بنیاد دین قدرت مدار، دولت گرا و تمامت خواه است. پس نواندیشان **دین داری** ایرانی باید **دین داری** خود را تا به آخر به پیش راند؛ تا باطل اعلام کردن ستون هایی از احکام و شریعت دینی که گویا کلام خداوند است.

خروج از دین سالاری در ایران فرایندی بغرنج، سخت و طولانی است. برای امکان پذیر شدن آن می توان و باید شرط بندی کرد. اما کامیابی در این راه که تلاش و مبارزه است، وابسته به رشد و توسعه ی سه جنبش اصلی است. جنبش های مشارکتی سیاسی - اجتماعی که خواست جدایی دولت و دین در معنا و مفهوم کامل آن را با شفافیت تمام مطرح کنند. جنبش روشنفکری لائیک که خروج از سلطه ی دین را در سرلوحه ی فعالیت فکری و نظری خود قرار دهد و سرانجام، جنبش نواندیشی دینی که رفرم جدی و ژرف در اسلام و جدایی آن را از دولت

محور کار خود بدانند.

1- «خروج از دین» *sortie de la religion* که به معنای حذف دین نیست را من از بحث های مارسل گوئشه Marcel Gauchet از جمله در «افسون زدایی جهان» *Le désenchantement du monde* وام گرفته ام. او البته بیشتر از مسیحیت چون دین خروج از دین صحبت می کند

2- برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به *Le désenchantement du monde* Marcel Gauchet. طرحی نو شماره های: 137، 138، 139 (مرداد، شهریور و مهر 1387).

3- این بحث ها را من در کتاب لائیسیته چیست (نشر اختران) و مقالات دیگر از جمله در *Le désenchantement du monde* مورد نقد قرار داده ام.

4- کارل اشمیت در *Théologie politique* (الهیات سیاسی).

5- هانس بلومبرگ Hans Blumenberg

6- Tolérance

7- Wittemberg

8- Différenciation fonctionnelle

9- تأملی در جدل سکولاریزاسیون در ایران - علی اصغر حاج سید جوادی - شماره 140

10 - متمام قانون اساسی مشروطه، در *Le désenchantement du monde* Marcel Gauchet، ص 223 - 226، از جمله کلیات و اصول 15، 18، 20، 26، 27، 35.

11- علوی تبار، به نقل از دارا فرشیان در *www.secularismforiran.com*

پرسش و پاسخی در باره ی لائیسیته و سکولاریسم

پرسش و پاسخی بین آقای شیدان وثیق و وارث پیرامون لائیسیته و سکولاریسم

چکیده:

مطلب پیش رو گفت و گویی است درباره ی لائیسیته و سکولاریسم که در قالب پرسشهایی از سوی وارث و پاسخهای آقای وثیق به این پرسشها، تهیه شده است. کوشش شده تا ضمن پرداختن به برخی برداشتهای اشتباه از لائیسیته، از خلال این گفتگو تا حدودی هم به مبانی مفاهیمی نظیر لائیسیزاسیون، سکولار، سکولاریسم، سکولاریزاسیون و از این دست پرداخته شود.

مقدمه:

آیا سرکوب دین و باورهای دینی شخصی افراد مخالف اصول لائیسیته مبنی بر لزوم بی طرفی نهاد دولت نسبت به نهاد مذاهب و نیز نشانه تضعیف عمدی و مقابله سازمان یافته دولت در برابر ادیان و نهاد های مذهبی نیست؟ با این وجود آیا این نتیجه گیری برخی ها که این خطر وجود دارد که از دل لائیسیته و بالاتر از آن به خاطر لائیسیته می تواند دولتی ضد دین پدید آید، نادرست نیست؟ همچنین احتمالن شما هم این سخن را شنیده اید که "اسلام دینی سکولار است" و حتی ورای آن این ادعا را هم دیده ام که "جمهوری اسلامی نظامی سکولار است" یا اینکه دست کم برخوردار از سطحی از سکولاریسم است. اما این ادعا تا چه میزان درست است؟ مطلب فشرده حاضر کوششی است برای تبیین این پرسشها و بررسی این ادعاها از طریق گفتگو و پرسشهایی از سوی وارث و پاسخهای آقای شیدان وثیق.

آقای وثیق دارای تالیفات متعدد از جمله در زمینه لائیسیته و سکولاریزاسیون است که بخشی از مقالات ایشان و نیز کتاب "لائیسیته چیست" از تارنمای "جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران" در دسترس می باشد. ایمیل آقای شیدان وثیق cvassigh@wanadoo.fr

سوی دیگر گفتگو، خواننده علاقمند این مفاهیم، وبلاگ نویس و نویسندگان وبلاگهایی از جمله [وبلاگ وارث](#) است که پیش از این با همین نام مستعار در تارنماهای دیگری از قبیل [گویا نیوز](#) و [خودنویس](#) در باره لائیسیته مطالبی را منتشر کرده است. ایمیل دسترسی به وارث varesh.tika@gmail.com

به عنوان یک پیشنهاد، خواننده علاقمند می تواند همراه با این مطلب، به نوشته ای دیگر به نام "[گرد آوری مطلبی فشرده در مورد سکولاریزاسیون و لائیسیته](#)" هم رجوع کند تا ابتدا بر سر یک سری مفاهیم اولیه به تفاهمی رسیده باشیم. همچنین پیش از این نگاهی به [دیدگاه برخی احزاب سیاسی درباره "دولت لائیک"](#) انداخته بودیم که می تواند سودمند باشد. و اما چکیده ای از این گفتگو که در پی می آید.

دولت لائیک و باورهای مذهبی:

وارث: بسیار می شنویم یا می خوانیم که یک دولت(قوه مقننه+قضاییه+اجرائیه) وفادار به مفهوم لائیسیته هم می تواند تبدیل به دولتی توتالیتر(تمامیت خواه) شود و وقتی هم این لفظ توتالیتر ذکر می شود، بیشتر وجه ضد مذهبی آن مد نظر قرار می گیرد. از کره شمالی، کوبا، شوروی سابق و تا حدی هم چین به عنوان نمونه یاد می شود تا نشان داده شود که چگونه از دل لائیسیته، دولت ضد دین پدید آمده.

پرسش من اشاره به پروسه خلط مفاهیم ندارد. یعنی آنجا که عده ای در گام نخست، لائیسیته را مسوول همه چیز می بینند، برای در آوردن همه چیز از دل لائیسیته تلاش می کند، لائیسیته را شرط کافی و نه لازم برای حل تمام مشکلات(نظیر حقوق اقوام، زنان، کارگر، دموکراسی، فدرالیسم، محیط زیست و دهها چیز دیگر) می گیرند و در گام بعد، آشکارا پس از بن بست و سرخوردگی از ارضای همه چیز توسط لائیسیته در اثر این برداشت کج و نادرست، انگشت اتهام را به سمت اصل مفهوم لائیسیته می گیرند(به گمانم برخی هم شاید عامدانه این پروسه را طی می کنند).

این پرسش از آنجا برایمان مهم است که دخالت دولت مسلط جمهوری اسلامی ایران در همه حوزه های فردی و باورهای شخصی دهها میلیون ایرانی و سر بر آوردن یک دیو میهن خوار از حکومت اسلامی در کمتر

از سه دهه، بسیاری را مجاب کرده تا شعار پایبندی دولت آزاد آینده ایران به مفهوم لائیسیته برای ضمانت وارد نشدن دولت در حوزه های فردی و باورهای شخصی مردم را سر دهند. در مقابل اما عده ای اینطور استدلال می کند که "همانطور که دولت دینی توتالیتر داریم، از دل مفهوم لائیسیته و به خاطر لائیسیته هم دولت لاییک ضد دین می تواند بیرون بیاید" و از این جهت به شدت به این مفهوم انتقاد کرده، آن را ناهماهنگ با الگوی ایران دانسته و سرانجام آن را رد می کنند.

آیا سرکوب دین و باورهای دینی شخصی افراد در دولتهایی نظیر کره شمالی، کوبا و شوروی سابق، مخالف اصل لائیسیته مبنی بر بی طرفی و نشانه تضعیف عمدی و مقابله سازمان یافته دولت در برابر ادیان و نهاد های مذهبی نیست؟ با این وجود چگونه این چنین دولتهایی را می توان وفادار به مفهوم لائیسیته دانست و نتیجه گرفت این خطر وجود دارد که از دل لائیسیته و بالاتر از آن به خاطر لائیسیته می تواند دولتی ضد دین پدید آید؟

شیدان و ثیق

ممنونم از شما برای پرسش به جایی که مطرح کرده اید. در حقیقت شما خود به خوبی و راستی پاسخ به سؤالتان را داده اید. از جمله این ملاحظه که لائیسیته در بر گیرندهی همهی مفاهیم و مقولات سیاسی نیست و نباید از آن تعریفی گسترده و فراگیر بیش از آن چه در توانایی دارد، به دست داد. چه در این صورت معنای مشخص و اصلی آن که جدایی دولت و دین باشد مخدوش و غرق در یک سری موضوعات و مباحث مختلف می شود. از جمله این که لائیسیته را مترادف با جمهوری، دموکراسی، آزادی، برابری زن و مرد، حقوق ملیتها و غیره بدانیم، گر چه بی رابطه با آنها نیست. با ارائهی تعریف گشاد و فراگیر از لائیسیته در واقع مفهوم آن را تا حدود زیادی به قول فرانسوی ها Banaliser (مبتذل و عامیانه) می کنیم. به عنوان نمونه می دانید که در خود فرانسه زنان تا سال 1945 حق شرکت در انتخابات را نداشتند، درحالیکه لائیسیته از چهل سال قبل در سال 1905 در این کشور برقرار بوده است. از سوی دیگر با فراگیر کردن معنای لائیسیته به یکسلسله مقولات دیگر می توان همواره مدعی شد که لائیسیته در هیچ جا تحقق نیافته است و بنا براین ناممکن و باطل است.

اما تعریفی که در کتاب لائیسیته چیست از «لائیک» و «لائیسیته» به دست داده می شود، تعریفی که در نوشتارهای بعدی من نیز دقیق تر و

کاملتر تصریح شده است، چنین است:

لائسیته پدیداری سیاسی - اجتماعی است که بنا بر آن، دولت (Etat, State) که در زبان فارسی گاه حکومت نیز می‌خوانند) با در برگرفتن سه قوای مقننه، قضایی و اجرایی، مشروعیت خود را از هیچ دین یا مذهبی کسب نمی‌کند. شهروندان در چنین مناسباتی می‌توانند آزادانه و با برخورداری از حقوق و منزلت برابر - مستقل از هر مرام یا مذهبی که دارند و یا ندارند - در اداره‌ی امور خود به شیوه‌ی دموکراتیک رایزنی و مداخله کنند. لائسیته از سه اصل تفکیک‌ناپذیر زیر تشکیل می‌شود:

۱ جدایی دولت و دین: یعنی استقلال و خودمختاری دولت و بخش عمومی جامعه service public نسبت به ادیان، مذاهب، شریعت و نهادهای آنها. دولت در امر دین دخالت نمی‌کند و دین و دستگاه آن نیز در امر دولت دخالت نمی‌کند.

۲ آزادی اعتقادات دینی و مذهبی و اعمال آزادانه‌ی فردی یا جمعی آنها. همچنین آزادی عدم اعتقادات دینی و مذهبی.

۳ عدم تبعیض، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، نسبت به افراد، بدون در نظر گرفتن عقاید مذهبی یا غیرمذهبی آنها.

در هر جامعه‌ای که سه اصل فوق رعایت و اجرا شوند، می‌توان از وجود «لائسیته» و دولت لائیک نام برد. بنا بر تعریف و تبیین فوق:

دولت لائیک نمی‌تواند دینی (تئوکراتیک) باشد. چون چنین دولتی از ادیان مستقل است. مشروعیت خود را از هیچ دینی کسب نمی‌کند. در قانون اساسی خود و در دیگر قوانین کشوری - قضایی، حقوقی و مدنی... - به اصول و احکام هیچ دین یا مذهبی ارجاع نمی‌کند و ارجاع نمی‌دهد.

در عین حال و بنا بر همان تعریف فوق، دولت لائیک نمی‌تواند ضد دین باشد. چون چنین دولتی آزادی اعتقادات دینی و مذهبی در کشور و اعمال فردی و جمعی آنها را به رسمیت می‌شناسد. دولت لائیک حق دخالت در امور دین و یا نفی آن را ندارد.

پس، چنین دولتی، دولت لائیک که نه می‌تواند دینی باشد و نه ضد دینی، دولتی «غیر دینی» است با اصول سه گانه‌ای که در بالا تعریف کردیم.

با توجه به تعریف فوق، بسیاری از دولت‌ها را نمی‌توان به معنای واقعی لائیک به شمار آورد. من در کتاب «لائیسیته چیست؟» و در جاهای دیگر به این موضوع اشاره کرده‌ام و نمونه‌هایی نیز آورده‌ام. از جمله، دولت اتحاد جماهیر شوروی را نمی‌توان، به راستی همان‌طور که نوشته‌اید، به طور کامل لائیک دانست. این دولت، با این که مستقل از کلیسای اورتودکس روسیه و شریعت آن عمل می‌کرد (در حقیقت تحت انقیاد سیاسی - ایدئولوژیکی حزب واحد حاکم و دبیر کل آن قرار داشت)، ولی چون اصل‌های دوم و سوم لائیسیته را رعایت نمی‌کرد (به طور مشخص اصل آزادی‌های دینی و عدم دخالت در امور دین)، دولتی لائیک به معنای واقعی کلمه نبود. اما تا حدودی می‌توان همین را، این بار با تکیه بر عدم رعایت اصل اول لائیسیته، در مورد کشورهای چون انگلستان، سوئد و حتی آلمان یا ایالات متحده آمریکا... نیز به کار برد. در این کشورها نیز چون دولت دین یا مذهب خاصی را به رسمیت می‌شناسد و یا به آن ارجاع می‌دهد و یا با کلیسای آن در مشارکت و مناسباتی معین قرار دارد - که همه این‌ها نفی اصل جدایی دولت و دین است - لائیسیته به معنای واقعی کلمه وجود ندارد. از همین جهت است که این دولت‌ها خود را «لائیک» نمی‌نامند و مفهومی به نام «جدایی دولت و دین» یا «جدایی دولت و کلیساها» در نظام آن‌ها وجود ندارد. برعکس از سکولاریسم سخن به میان می‌آورند. و این همان اختلاف میان این دو واژه است که من سعی کرده‌ام مورد توجه قرار دهم و در ادامه‌ی این نامه نیز مورد اشاره مجدد قرار می‌دهم.

در تعریف از لائیسیته، گاهی از بی‌طرف *impartial* و یا خنثی *neutre* بودن دولت نسبت به ادیان سخن می‌رود. کاربرد این واژه‌ها البته ناروا نیست اما به تنهایی نه لائیسیته را تعریف و تبیین می‌کنند و نه تهی از ابهام و نارسایی می‌باشند. به ویژه زمانی که همراه دو واژه فوق، از به‌کار بردن اصل «جدایی دولت و دین» پرهیز می‌شود و یا تلاش می‌گردد که به جای این اصل از آن اصطلاحات و یا فرمول‌هایی دیگر استفاده شود. «بی‌طرفی» دولت دارای این نارسایی نیز هست که مربوط به آن جایی می‌شود که مذاهب گوناگون در نزاع و رقابت با هم قرار دارند و دولت نسبت به آن‌ها خود را «بی‌طرف» یا «خنثی» معرفی می‌کند. یعنی طرف مذهبی را در برابر مذهبی دیگر نمی‌گیرد. مذهبی را بر مذهب دیگر برتر یا ارجح نمی‌شمارد. حال می‌دانیم که لائیسیته تنها این موضوع نیست بلکه بیش از هر چیز و مقدم بر هر چیز اصل استقلال و خود مختاری نظام سیاسی، حقوقی و اجرایی کشور نسبت به دین، شریعت و احکام آن است.

ادعای سکولار بودن جمهوری اسلامی

واریش: از آقای وثیق اینگونه می پرسیم که بارها این سخن را شنیده ایم که "اسلام دینی سکولار است" و حتی ورای آن این ادعا را هم دیده ایم که "جمهوری اسلامی نظامی سکولار است". آیا شما هم چنین نظری دارید؟

توضیح آنکه اگر به برخی اختلاطها نظیر بسط ناصواب معنای سکولاریزاسیون، به کار بستن نادرست مفهوم آن، عدم توجه به تفاوت‌های سکولاریزاسیون و لائیسزاسیون، تفاوت ظریف سکولاریسم و سکولاریزاسیون، تن ندادن خود سکولاریزاسیون به یک تعریف آشکار و ابهامات ذاتی آن توجه کنیم، آنگاه احتمالاً دیگر چندان سخت نخواهد بود که بسط ناصواب معنای سکولاریزاسیون به اشتباه یا عمد، این اجازه را بدهد که تقریباً هر نوع دولتی (از جمله جمهوری اسلامی) را پایبند به "سطحی" از سکولاریسم بدانیم. اما به نظر می رسد منطق-فرایند سکولاریزاسیون باید نشانگر حرکت همزمان به سوی دست کم چند مفهوم مشخص و دارای وجوه متفاوت اما شناخته شده ای باشد. به طوری که با نقل قول از خود شما باید گفت دست کم باید حرکت به سمت این مفاهیم را در آن دید: الف) ترک مقام و رتبه کلیسایی از سوی صاحب‌منصبان مسیحی و در نتیجه ترک نوع زندگی، وظایف و تکالیف خاص مربوط به کلیسا و بازگشت به سده یا به نوع زندگی عادی و دنیوی (ب) دگرگونی و تحول در مبانی ناظر بر مناسبات دین و دنیا، از جمله پذیرش استقلال و خودمختاری این دنیا در اداره امور سیاسی، قضایی خود، در و با حضور خدا. ج) رهايش بشر از دین و مذهب و بطور کلی از هر قدرت استعلایی. د) دنیوی کردن املاک کلیسا و واگذاری آن به دولت یا مالکیت خصوصی.

حال پرسش اینجاست که در جمهوری اسلامی ما کجا این مفاهیم یا دست کم حرکت به سمت آن و یا حتی از آن هم کمتر، پرهیز از ایجاد مانع توسط دولت بر سر راه حرکت به سمت این مفاهیم را می بینیم؟ جز این است که نه تنها این مفاهیم گاهی غایب است بلکه دولت، البته به معنای جمع قوه مقننه و قضاییه و اجراییه، در جمهوری اسلامی آگاهانه و با تمام امکانات گاهی روبروی این مفاهیم ایستاده است؟ به نظر می رسد مخالف بودن دستگاه دین کاری تشیع صاحب قدرت در ایران، نظام جمهوری اسلامی، آخوندهای سنتی، بنیانگذار جمهوری اسلامی (خمینی) و یا رهبر کنونی آن (خامنه ای) با این مفاهیم از جمله سکولاریزاسیون آشکار است پس من تنها نقل قولی از خاتمی که او را نماد اصلاح طلبی و میانه رویی درون چارچوب جمهوری اسلامی می

دانند را می آورم که: "اصلاحاتی که ما می‌گوییم، از رواج سکولاریسم و افول دین در جامعه و اذهان و رفتار ایرانیان جلوگیری می‌کند. اصلاحات می‌خواهد شرایطی که باعث استقرار سکولاریسم می‌شود، به وجود نیاید". نظر شما در این مورد چیست؟

همچنین آیا این نظر افرادی نظیر جناب آقای داریوش آشوری را تایید می‌فرمایید که: "نظام الهی نظامی است که پیغمبری می‌آید و می‌گوید از جانب خدا آمده‌ام و پیامی از جانب او دارم و به او ایمان می‌آورند و بعد جامعه‌ای تاسیس می‌شود که تحت حاکمیت خداست و نمایندگان خدا بر آن حکومت می‌کنند اما ج.ا.نمی‌توانسته بر این بنا تاسیس بشود... (در جمهوری اسلامی) حاکمیت با قانون خواهد بود و قانونی که نمایندگان مردم تصویب می‌کنند و این یعنی نظام سکولار در اساس." و به طریق اولی سرانجام نتیجه می‌گیرند که "رژیم جمهوری اسلامی يك رژيم سکولار است". آیا نظر شما هم همین است؟ آیا این سخن که "[جمهوری اسلامی يك رژيم سکولار است](#)" را تایید می‌فرمایید؟

شیدان و ثیق

[پرسش] شما بیشتر ناظر بر معنای پیچیده، چندگانه و پر ابهام «سکولاریزاسیون» و «سکولاریسم» و تفاوت آن‌ها با لائیک و لائیسیته است. من تا کنون در باره‌ی تعاریف مختلف و چند بعدی سکولاریزاسیون و سکولاریسم و اختلاف‌هایشان با لائیک، لائیسیزاسیون و لائیسیته مطالبی نوشته‌ام. از جمله در نوشتاری تحت عنوان: "[مداخله‌ای در جدل سکولاریزاسیون در ایران، سکولاریزاسیون: زمان‌ها و زمینه‌ها](#)".

در جایی دیگر، در مقدمه‌ای بر ترجمه‌ی فارسی [اعلامیه‌ی جهانی در باره‌ی لائیسیته در سده‌ی بیست و یکم](#)، خلاصه و چکیده‌ای از این جدل را باز گو کرده‌ام که در این جا می‌آورم:

می‌دانیم که در مفهوم و مضمون - و نه فقط در واژگان - تفاوت و تمایزی میان سکولاریزاسیون و لائیسیته وجود دارد که بار دگر توضیح کوتاه آن را در این جا بی‌مورد نمی‌دانیم.

سکولاریزاسیون در الهیات مسیحی به معنای «این جهانی» شدن چیزی است که به «آن جهان» تعلق دارد. این اصطلاح **Saeculum** از آغاز مسیحیت در جدال بین دو شهر: زمینی و آسمانی و دو اقتدار: خدا و قیصر، در گفتمان مسیح و کلیسای او ظاهر می‌شود و رواج می‌یابد. سپس مدرنیته و به ویژه جامعه‌شناسی جدید و بیش از همه جامعه‌شناسی دین این واژه را از الهیات مسیحی **وام می‌گیرد** و از آن فرایندی به معنای افول

نقش دین در سازماندهی اجتماعی و سیاسی جامعه می‌سازد. در چنین مفهومی، سکولاریزاسیون نزدیک و مشابه لائیسزاسیون و لائیسسته می‌شود. با این همه اما، به دلیل بار شدید دینی- مسیحی آن و تعاریف گوناگون و مختلفی که از این واژه به دست داده‌اند، امروزه اکثر نظریه‌پردازان تصدیق کرده‌اند که سکولاریزاسیون در غرب فرایندی واحد و یگانه نبوده است بلکه معنا و مضمونی چندگانه و چند بُعدی دارد. سکولاریزاسیون زمان‌ها و جنبه‌های مختلف و متفاوتی داشته است که فروکش سیادت سیاسی و اجتماعی دین در جامعه تنها یکی از معانی آن می‌باشد. در یک جمع‌بندی کلی، می‌توان به سه معنای اصلی سکولاریزاسیون که متفاوت و تا حدی نیز متضاد^۱اند اشاره کرد.

معنای اول همانا افول سیادت دین در جامعه، پایان یافتن نقش سیاسی و اجتماعی آن در سازماندهی اجتماعی و سیاسی، خودمختاری حوزه‌های مختلف اجتماعی و متمایز شدن آن‌ها از یکدیگر و سرانجام تبدیل مذهب به امری خصوصی است. سکولاریزاسیون، در این معنا، چنان که گفتیم به لائیسسته نزدیک است. از این رو گاهی لائیسزاسیون نیز خوانده می‌شود. با این همه، سکولاریزاسیون، در این معنای خود، هنوز به مفهوم «جدایی دولت و دین» که در لائیسسته وجود دارد نیست. در سکولاریزاسیون، آن طور که در غرب رخ داد، کناره‌گیری دین از سیادتی که در سازماندهی اجتماعی داشته است همیشه همراه با گونه‌ای همکاری و تبانی تاریخی با دولت بوده است که موارد فراوان آن را در کشورهای پروتستانتیسم و لوتریسم در آن جا نقشی مهم در شکل‌گیری سیاسی - اجتماعی ایفا کرده‌اند، چون اروپای شمالی، آلمان و انگلستان می‌توان نشان داد (در این باره از جمله می‌توان رجوع کرد به کتاب لائیسسته چیست؟)

معنای دوم سکولاریزاسیون عبارت است از گیتی‌گرایی *Verweltlichung* هگلی یا دنیایی شدن دین. در این معنا، سکولاریزاسیون یعنی امروزی شدن دین و به طور مشخص مسیحیتی که خود را با الزامات و شرایط زمانه و جهان مادی کنونی هماهنگ و هم‌ساز می‌کند. دین یا مسیحیتی که خود را به رنگ روز در می‌آورد (هایدگر). بسیاری از منتقدان اسلامی سکولاریزاسیون در ایران و کشورهای عربی، با حرکت از این تعریف، معتقداند که اسلام چون در اساس دینی «سکولار» است یعنی به مسایل دنیوی انسان‌ها از امور اجتماعی و اقتصادی‌شان تا سیاسی و فرهنگی... می‌پردازد، پس نیازی به سکولاریزاسیون یا سکولاریسم ندارد. اینان، در عین حال، سرسختانه با لائیسسته می‌جنگند و هرگز خود را لائیک که مترادف با آت‌ه می‌انگارند، نمی‌نامند.

معنای سومی، سرانجام، از سکولاریزاسیون وجود دارد که از آن تحت عنوان «قضیه سکولاریزاسیون» (بلومبرگ) نام می‌برند و عبارت است از انتقال نمادها، نمودارها، مضمونها و بازنمایی‌ها از حوزه دینی و الهیات به حوزه غیر دینی. از این نگاه دولت مدرن چیزی نیست جز سکولاریزاسیون کلیسا و یا مدرنیسم در واقع همانا مسیحیت سکولار شده است («تمام مفاهیم پر مغز نظریه‌ی مدرن دولت چیزی جز مفاهیم الهیات سکولار یا سکولاریزه شده نیستند» - کارل اشمیت).

بنابراین با توجه به ناروشنیو ابهام در معنای سکولاریسم و بارِ شدید تاریخی دینی-مسیحی این واژه (ژاک دریدا، مارسل گوشه، کارل اشمیت، ماکس وبر...)، ما برای تبلیغ و ترویج آن چه که خروج از دین‌سالاری یا جدایی دولت و دین می‌نامیم، از مفاهیمی چون لائیک و لائیسیته استفاده می‌کنیم که در تبیین و تعریف خود از روشنایی و یگانگی بارزی برخوردار می‌باشند.

من در [نوشتارهای دیگری](#) توضیح داده‌ام که چرا نزد بخشی از اپوزیسیون ایران - گاه به دلیل مقاصد سیاسی و نظری خاص - تنها بر سکولاریسم تاکید می‌شود و از بردن نام لائیسیته و لائیک احتراز می‌شود (*: [به اینجا](#) هم می‌توانید رجوع کنید- توضیح از من است-). به باور من، این پرهیز از به کار بردن واژه لائیسیته، واژه‌ای که به همان‌سان اصطلاحی «خارجی» است که سکولاریسم واژه‌ای غربی است، تنها به دلیل نا آشنایی بخشهای بزرگی از اپوزیسیون ایران با مفهوم لائیسیته که پدیداری فرانسوی است و در زبان‌های آنگلوساکسونی یا آلمانی... یافت نمی‌شود، نیست. (البته فراموش نکنیم که «سکولاریزاسیون» نیز اصطلاحی فرانسوی است که بعدها وارد زبان آلمانی و سپس انگلیسی با تبدیل آن به سکولاریزم... می‌شود). به نظر من انصراف بخشی از اپوزیسیون ایران - اپوزیسیون مذهبی، ملی-مذهبی، ملی، «سبز»، اصلاح‌طلب راست و یا حتا چپ - از به‌کار بردن واژه‌های «لائیک» و «لائیسیته» در ادبیات و دیسکور سیاسی‌شان، بیش از هر چیز ناشی از موضع سیاسی خاصی است. موضعی که می‌خواهد، تحت لوای نام پرابهام «سکولاریزم»، از طرح صریح «جدایی دولت و دین» به معنایی که در سه اصل لائیسیته و بویژه در اصل اول آن وجود دارد، به گونه‌ای سر باز زند. بدین سان ابهام سکولاریسم در خدمت اپوزیسیونی قرار می‌گیرد که می‌خواهد اصل جدایی دولت و دین را در پرده‌ی ابهام باقی گذارد.

بحث مربوط به "اسلام، دینی سکولار است" یا "جمهوری اسلامی سکولار" که شما - به راستی با حرکت از یکی از تعاریف سکولاریزاسیون - از موضع

تعارض نظام دین‌سالاری با سکولاریسم، مورد تأمل قرار داده‌اید، جنبه‌ی دیگری از جدل سکولاریزاسیون است. من این موضوع را هم در کتاب لائیسیته چیست؟ و هم در مداخله‌ای در جدل سکولاریزاسیون در ایران مورد بحث قرار داده‌ام. تنها آقای آشوری نیست که نظام جمهوری اسلامی را نظامی سکولار می‌شناسد بلکه پیش از آن آقای جواد طباطبایی (رجوع کنید به بخش دوم کتاب لائیسیته چیست تحت عنوان «سکولاریسم و لائیسیته» در باره‌ی لائیسیته و سکولاریسم) با توضیح و دقت بیشتری مطرح کرده‌اند. روشنفکر دینی مصری، حسن حنفی، نیز خیلی پیشتر از «اسلام در ذات خود دینی است سکولار» سخن گفته است.

همه‌ی این تفاسیر به طور کامل در اشتباه نیستند. این‌ها در واقع از تعریف‌ها و معناهای پرابهام، غامض، مختلط، چندگانه و گاه متضادی که در خود مفهوم سکولاریزاسیون نهفته‌اند، بر می‌آیند. از جمله از یکی از معناهای تاریخی سکولاریزاسیون، آن معنایی که «دنیوی» و «این‌جهانی» شدن امر مقدس چون خود دین و به ویژه مسیحیت است. مسیحیتی که در ابتدای پیدایش‌اش با بغرنج انتخاب میان دو دنیا، در نزد مسیح، اقدیس پل و سپس اقدیس آگوستین مواجه بود...: امر خدا و امر قیصر! در حقیقت مسیحیت، با اعلام تجسد خدا در انسان (مسیح) و سپس پروتستانتیسم با ارزش‌گذاری بر امور زمینی و تولید چون کاری مقدس، به کامل‌ترین وجهی بر حل تضاد فوق به نفع «دین زمینی» پایان می‌بخشند.

سکولاریزاسیون در یکی از معانی آن، در معنای تکوین دولت مدرن‌رها شده از قیومیت دین و کلیسا (روحانیت)، بدون شک، همان طور که شما نیز در نامه‌تان توضیح می‌دهید، آشکارا با نظام جمهوری اسلامی در تضاد است. اما معنای دیگر سکولاریزاسیون که دنیوی شدن دین است، جنبه‌ای که به طور یک‌جانبه و به تنهایی مورد توجه حنفی، طباطبایی، آشوری و امثال آن‌ها قرار گرفته است، نیز قابل تأمل است. هر کس با استناد به یکی از معانی سکولاریزاسیون می‌تواند کم و بیش به نتایج مختلفی برسد. گو این که به هر حال امروزه بیش از همه معنای نزدیک به لائیسیته سکولاریزاسیون رایج است. در نتیجه نمی‌توان، هم چون آقای آشوری، تنها با اتکاً به یکی از معناهای سکولار، نظامی که قانون اساسی‌اش بر پایه حاکمیت مطلقه و بلامنازع دین بر قوانین کشوری و بر همه‌ی امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره استوار است را «سکولار» نامید.

با این همه، من در همان کتاب لائیسیته چیست؟، متذکر شدم که: به

در زمانی که بسیاری از نظریه پردازان غربی، حداقل از نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم، سکولاریزاسیونی را که مقوله‌ی ابداعی مسیحیت و کلیسای مسیح است و مدرنیته آن را در توضیح فرایند برآمدن خود به کار برده است، مورد بحث و بازنگری قرار داده‌اند و اعتبار آن را به دلیل ابهامات و چند معنایی‌اش به زیر پرسش برده‌اند، در جنبش سیاسی کنونی ایران، برعکس، این واژه از اقبالی بلند برخوردار شده است. «سکولار» و «سکولاریزاسیون»، چون شعار، برنامه و هدف، در سخنوری‌ها و بیانیه‌ها، با استقبال روزافزون بخشی از نواندیشان دینی و اپوزیسیون غیر دینی روبه‌رو شده است. و این در حالی است که سی سال حکومت دینی در ایران و جنبش اعتراضی اخیر مسأله‌ی جدایی دولت و دین (لائسیته) یا خروج از تئوکراسی را به بغرنج مرکزی مبارزه‌ی سیاسی- اجتماعی ما تبدیل کرده است.

میدانیم که در غرب، پاره‌ای از نظریه پردازان اصلی دفاع از مدرنیته و یا نقد آن، و نه کم‌ترین آن‌ها، از به کار بردن سکولاریزاسیون برای تبیین و توضیح فرایند گذار از قرون وسطی به قرن بیستم و به طریق اولی از به کار بردن «سکولاریزاسیون» که اختراعی ایدئولوژیکی- سکولاریزاسیون فرانسوی- آلمانی است، خودداری کرده‌اند. هگل، نه از واژه‌های آلمانی Säkularisation یا Säkularisierung، بلکه، در همه جا، از اصطلاح Verweltlichung (دنیوی شدن) استفاده می‌کرد. نظریه پرداز Entzauberung der Welt (جادوزدایی جهان) و فرایند تکوین خردگرایی و سکولاریزاسیون در غرب، ماکس وبر، کم‌ترین بار (تنها در سه جا در اثر مشهورش به نام «مقوله‌ی پروتستانتیسم و روح کالوینیسم») از «سکولاریزاسیون» و آن هم به معنای «سکولاریزاسیون» پروتستانتیسم یا کالوینیسم - و نه حتی یک بار از «سکولاریزاسیون» - صحبت می‌کند. سرانجام، دو فیلسوف به نام سده‌ی بیستم، یکی هایدگر، از «سکولاریزاسیون» و دیگری دریدا، از «سکولاریزاسیون» نام می‌برند. (1)

این‌ها همه باید ما را در «مصرف» بیرویه‌ی دو واژه سکولاریزاسیون و «سکولاریزاسیون» به فکر و تامل وادارند. آن هم در شرایطی که امروز در ایران، به ویژه این واژه‌ی دومی، چه در پشتیبانی از آن و چه در مخالفت با آن، به ابزاری تبلیغی در دست نیروهای سیاسی تبدیل شده است: از حاکمان جمهوری اسلامی و دستگاه روحانیت... تا اصلاح طلبان و نواندیشان دینی در داخل کشور و از اینان تا اصلاح طلبان غیر دینی و بخش‌هایی از اپوزیسیون رادیکال در خارج از کشور.

در این باره، ما به کرات گفته‌ایم و نوشته‌ایم - از جمله در کتاب «اصول و مبانی فقه اسلامی» و در نوشتاری تحت عنوان «اصول فقه اسلامی» که در شماره 2 (2) - که سکولاریزاسیون (و «اصول فقه اسلامی» که اصطلاحی نارواست)، جدایی دولت و دین نبوده و نیست. این را همواره خود نظریه‌پردازان سکولاریزاسیون در غرب مطرح کرده‌اند و تمایز آن را با لائیسیته که به معنای جدایی دولت (State, Etat) و دین (شریعت و نهاد دین) است، مطرح کرده‌اند. این حقیقت را نیز نواندیشان دینی و اپوزیسیون اصلاح‌طلب غیر دینی درک کرده‌اند. به طوری که اینان حاضرند بارها سوگند به «اصول فقه اسلامی» (یا «اصول فقه اسلامی» سیاسی) یاد کنند ولی حتی یک بار نام لائیک یا لائیسیته را بر زبان نیاورند.

امروز، در جنبش سیاسی ایران و در یک تقسیم‌بندی کلی، سه گونه دریافت و استفاده از «اصول فقه اسلامی» را می‌توان تشخیص و تمیز داد. یک دسته، نواندیشان دینی چون عبدالکریم سروش، امضا کنندگان بیانیه 5 تن از روشنفکران و غیره هستند که در بینش و گفتمان‌شان، «اصول فقه اسلامی» به معنای حکومت دینی دموکراتیک یا جمهوری اسلامی سکولار است. از سوی دیگر، در بینش و گفتمان اپوزیسیون اصلاح‌طلب غیر دینی، به ویژه در خارج از کشور، «اصول فقه اسلامی» به «فرمولی» کمتر دافعه برانگیز در خدمت به سیاست اتحاد با اصلاح‌طلبان جمهوری اسلامی در داخل کشور تبدیل است. اما بخش سومی از اپوزیسیون نیز وجود دارد که در جرگه‌ی دو گروه پیشین جای نمی‌گیرد ولی به دلیل عدم شناخت از معنای سکولاریزاسیون و تمایز آن‌ها با لائیسیته، «اصول فقه اسلامی» را جدایی دولت و دین می‌پندارد. جدل ما در این جا، کمتر با این گروه آخری است چون اختلاف با اینان بیشتر بر سر کاربرد نابجا و ناروای مفهومی است که به جای جدایی دولت و دین به کار می‌برند.

با این همه، مساله، تنها در فهم این افراد و سازمان‌ها از «اصول فقه اسلامی» و در مواضع سیاسی آن‌ها نیست، بلکه ایراد، در عین حال، در خود مفهومی است که دارای ابهام است. مشکل در چند بُعدی و چند معنایی مقوله‌ای است که به تفسیرهای متضاد، میدان و امکان می‌دهد و در نتیجه راه را برای حفظ گونه‌ای استمرار پیوند دولت و دین در ایران هموار می‌سازد. از این روست که ما به جای مقوله‌ای تفسیربرانگیز چون سکولاریزاسیون (و به طریق اولی «اصول فقه اسلامی»)، همواره از لائیسیته چون ترجمان شفاف و بی‌شبهه‌ی «جدایی دولت و دین» صحبت کرده و می‌کنیم. به جای مفاهیمی دوپهلوی و ابهام برانگیز چون سکولار و جمهوری سکولار که تن به تعاریف و تفاسیر گوناگون و

از آن‌ها ارایه شده است، نادرست و اختیاری است و با آن چه که صاحب‌نظران اصلی سکولاریزاسیون در مورد این مقوله - فرایند اجتماعی-سیاسی تا کنون گفته‌اند و با آن چه که در مدرنیته ی غرب روی داده است همخوانی ندارد. اما پیش از این، لازم است که اشاره‌ای کوتاه به تحول فکری سروش در باره ی «سکولاریسم» کنیم. اگر امروز او «سکولاریسم» را به دو وجه سیاسی و فلسفی تجزیه می‌کند و به اصطلاح «سکولاریسم» را مورد تأیید قرار می‌دهد و «سکولاریسم» را رد می‌کند، در گذشته‌های نه چندان دور، او «سکولاریسم» را یک‌دست می‌پنداشت و آن را چون پدیداری ضد دین، در کلیت‌اش نفی می‌کرد.

عبدالکریم سروش، در دو متن، یکی: «سکولاریسم و سکولاریسم» (1374) و دیگری: «سکولاریسم» (1382)، دریافت یکسویه از «سکولاریسم» یکپارچه خود را چنین بیان می‌کرد:

«سکولاریسم» در این معنی، به معنای جدایی دین از سیاست است. این جدایی، به معنای آنست که دین در امور دنیوی دخالت نکند و سیاست در امور دینی دخالت نکند. این جدایی، به معنای آنست که دین در امور دنیوی دخالت نکند و سیاست در امور دینی دخالت نکند. (4)

«سکولاریسم» در این معنی، به معنای جدایی دین از سیاست است. این جدایی، به معنای آنست که دین در امور دنیوی دخالت نکند و سیاست در امور دینی دخالت نکند. این جدایی، به معنای آنست که دین در امور دنیوی دخالت نکند و سیاست در امور دینی دخالت نکند. (5)

در این جا، سروش معنا و مبنای «سکولاریسم» را به یکی از دامنه‌های آن فرو می‌کاهد: «غیر دینی»، «علمی» و «عقلانی» شدن همه چیز در عصر جدید، از اندیشه‌ها و انگیزه‌ها تا معیشت و حکومت؛ آن هم در یک تعبیر رایج و مطلق‌گرایانه از عقلانیت و علمانیت غربی. بر پایه‌ی چنین تعریفی یک سویه از «سکولاریسم» است که او می‌تواند به نتیجه‌گیری دلخواه خود برسد، یعنی با مطلق کردن «سکولاریسم» چون «عقل‌گرایی محض»، «نفع طلبی» و با فروکاستن این پدیده به «دنیای کوچک» انسان «جدید» «متصرف» در برابر عالم «انسان دیندار»،

«دین و دولت» بدین ترتیب، به پشتوانه‌ی ابهام و دوپهلویی‌اش، فرصت و مصلحت می‌شود و راه نزدیکی با اپوزیسیون اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی را هموار می‌سازد. در یک کلام، «سکولاریسم» در زبان اصلاح‌طلبان غیر دینی، نامی دیگر از گونه‌ای رژیم «هماهنگی دین و دولت» در ایران شده است.

این ضرورت «هماهنگی دین و دولت» را، یکی از صاحب نظران جمهوری خواه و عرفی‌گرا، با تأکید بر ویژگی جامعه‌ی اسلامی- شیعه ایران نسبت به جوامع مسیحی غربی، به صورت بارزی چنین توضیح می‌دهد:

«[در جامعه مسیحی غربی] دین و دولت دو نهاد مستقل و مجزا هستند و هر یک در حوزه خود فعالیت می‌کنند. اما در جامعه اسلامی، دین و دولت دو نهاد واحد و یکپارچه هستند و هر یک در حوزه خود فعالیت می‌کنند.»

در جامعه مسیحی غربی، دین و دولت دو نهاد مستقل و مجزا هستند و هر یک در حوزه خود فعالیت می‌کنند. اما در جامعه اسلامی، دین و دولت دو نهاد واحد و یکپارچه هستند و هر یک در حوزه خود فعالیت می‌کنند. این امر باعث می‌شود که دین و دولت در جامعه اسلامی، به گونه‌ای هماهنگ و یکپارچه عمل کنند.

در جامعه مسیحی غربی، دین و دولت دو نهاد مستقل و مجزا هستند و هر یک در حوزه خود فعالیت می‌کنند. اما در جامعه اسلامی، دین و دولت دو نهاد واحد و یکپارچه هستند و هر یک در حوزه خود فعالیت می‌کنند. این امر باعث می‌شود که دین و دولت در جامعه اسلامی، به گونه‌ای هماهنگ و یکپارچه عمل کنند.

در جامعه مسیحی غربی، دین و دولت دو نهاد مستقل و مجزا هستند و هر یک در حوزه خود فعالیت می‌کنند. اما در جامعه اسلامی، دین و دولت دو نهاد واحد و یکپارچه هستند و هر یک در حوزه خود فعالیت می‌کنند. (7)

گونه‌ای تلفیق دین با حکومت، البته نه در شکل افراطی دین‌سالاری کنونی در ایران، نتیجه‌ای است که به راستی می‌توان از استدلال فوق به دست آورد. نویسندگان، خود نیز، بر آن تأکید دارد: «باید دست‌آورد کلی در رابطه با اسلام را با شرایط ایران هماهنگ کنیم». بدین ترتیب، اختلاف اصلی، نه بر سر واژه است و نه در مناسبت با تعریف و تبیین سکولاریزاسیون و لائیسیته غربی در دنیای شرق، بلکه بر سر موضوع اساسی جدایی دولت و دین و به طور کلی «خروج» جامعه‌ی ایران از سلطه‌ی مذهب در زمینه‌ی اداره‌ی امور سیاسی و اجتماعی در شرایط امروزی است. در این جا، جدل سکولاریزاسیون و لائیسیته در ایران، کمابیش مضامین مشابه و نزدیکی با جدل سکولاریزاسیون در غرب، در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم، پیدا می‌کند. در هر دو جا، به گونه‌ای،

ما با مقاومتی عقب‌گرا، به نام «شرایط ویژه» جامعه‌ی ایران رو به رو هستیم که بی‌تردید واقعی و انکارناپذیرند. مقاومتی ارتجاعی در مخالفت با تلاش و مبارزه برای هدفی که به دیده‌ی ما هم امکان‌پذیر و قابل دسترسی است و هم دسترسی‌ناپذیر برای استقلال و رهایی سیاسی و اجتماعی از سلطه‌ی دین است. هر چند که واقفیم چنین امری در ایران همواره سخت، بخرنج، نامسلم و طولانی است.

علل اقبال «دین‌داری» در اپوزیسیون ایران

با استقرار استبداد دینی در پی انقلاب بهمن 57، خروج از دین‌سالاری به مسأله‌ی مرکزی اندیشه‌ی سیاسی و سیاست در ایران تبدیل می‌شود. از این رو، اندیشه‌ی سیاسی و سیاست در نقد و نفی تئوکراسی حاکم نیاز عاجل و مبرم به «مفهوم»‌ای سیاسی- اجتماعی برای توضیح، تفسیر و مبارزه دارند. در این راستا، تنها دو مفهوم concept بنیادین در نفی تئوکراسی وجود دارند که می‌توانند به کار آیند. دو مفهومی که در غرب ابداع شده‌اند و در آن جا، در شرایطی کمابیش مشابه، یعنی در فرایند خروج از سلطه‌ی دین و کلیسا و گذار به مدرنیته، به کار رفته‌اند: لائیک و سکولار، لائیسزاسیون و سکولاریزاسیون. یکی، لائیک، از *laïque* یونانی برآمده و به معنای مردم است و دیگری، *Saeculum*، به معنای سده، این جهان و عمر انسانی است که ریشه در مسیحیت و ادبیات کلیسایی دارد.

لائیسزاسیون *Laïcisation* به طور عمده ویژگی کشورهای است که از یک سنت نیرومند کاتولیکی برخوردارند. آن جا که نیروهای اجتماعی در برابر کلیسای مقتدر، سلسله مراتبی و محافظه‌کار قرار می‌گیرند. در این جا، قدرت سیاسی برای «رهایی» دولت و نهادهای عمومی از سلطه و اقتدار کلیسا بسیج می‌شود و به طور مستقیم و یک‌جانبه اقدام می‌کند. سرانجام، در پی یک سلسله تعارضها و کشاکشها، گاه آرام و گاه قهری، گاه موضعی و گاه عمومی، میان مخالفان و موافقان روحانیت‌سالاری *cléricisme*، امر «جدایی دولت و کلیساها»، تحقق می‌پذیرد.

سکولاریزاسیون، ویژگی کشورهای عمدتاً پروتستان است. آن جا که دین و حوزه‌های مختلف فعالیت اجتماعی به تدریج و به اتفاق دگرگون می‌شوند. کلیسای پروتستان در موقعیت انحصاری یا فایق، قدرتی نیست که به سان کلیسای کاتولیک در مقابل دولت قرار گیرد، بلکه نهادی است در دولت، سازنده‌ی انسجام و پیوند سیاسی، عهده‌دار مسئولیت‌های مشخص و در تبعیتی کمابیش پذیرفته شده یا مورد

اعتراض دولت. در سکولاریزاسیون، بحثی از «لایسیته»، «لایسیزاسیون» و یا «جدایی» (Séparation) دولت و کلیساها در میان نیست. تحول دولت، کلیسا و جامعه به سوی «خروج» از سلطه‌ی دین، تدریجی، همراه با هم و توأم با حفظ پیوندها میان دولت و کلیسا، انجام می‌پذیرد.

حال پرسش اصلی این است که چرا در جنبش سیاسی ایران، به ویژه در خارج از کشور، سکولار و «سکولاریزاسیون» (نسبت به لائیک و لایسیته) اقبال بیشتری پیدا کرده‌اند؟ علل آن را می‌توان در نقش سه عامل زیر توضیح داد.

1- اکثر عظیم فعالان و روشنفکران ایرانی که در این باره صحبت می‌کنند، بیشتر با زبان انگلیسی و با ادبیات سیاسی به زبان انگلیسی آشنایی دارند. ایرانیان مقیم خارج، در اکثریت غالبشان، در آمریکا، کانادا، انگلستان، آلمان و شمال اروپا مستقر شده‌اند. چون در این کشورها، سنت پروتستانی غالب بوده است، چون در ادبیات سیاسی این سرزمین‌ها، سکولاریزاسیون و «سکولاریزاسیون» مطرح بوده‌اند و چون نظریه‌پردازان در این سامان‌ها در اکثریت بزرگشان کمتر با لایسیته فرانسوی و بیشتر با سکولاریزاسیون در کشورهای خود آشنایی داشته‌اند، در نتیجه، «سکولاریزاسیون» بیشتر نزد ایرانیان رواج پیدا می‌کند. دانش نسبت به لایسیته و تفاوتش با سکولاریزاسیون در جنبش سیاسی و روشنفکری ایران همچنان بسیار اندک و ناقص است.

2- سکولاریزاسیون هم معنای دینی دارد (پروتستان‌یسم را می‌توان به معنایی سکولاریزاسیون مسیحیت نامید) و هم بیشتر با منطق همکاری و تبانی دولت و دین قرابت دارد. در حالی که لایسیته بیشتر با درکی رادیکال از جدایی دولت و دین نزدیکی دارد. از این رو، قشر وسیع‌تری از روشنفکران ایران، به ویژه در میان دین باورانی که خواهان حفظ گونه‌ای از اقتدار دین در ایران هستند، می‌توانند با دریافتی دینی از سکولاریزاسیون (همکاری دولت و دین) به این مقوله روی خوش نشان دهند و از «سکولاریزاسیون» یا سکولاریزاسیون در ایران دفاع کنند. به عنوان نمونه می‌توان از «سکولاریسم سیاسی» سروش نام برد.

3- «سکولاریزاسیون» به دلیل ابهاماتش در مناسبات دولت و دین، واژه‌ای مناسب‌تر برای آن بخش از اپوزیسیون اصلاح‌طلب غیر دینی است که تصور می‌کند، با تکیه به این مقوله، بهتر می‌تواند کار اتحاد و همکاری با اپوزیسیون اصلاح‌طلب داخل کشور و چه بسا حتی با جناح‌هایی از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران را به پیش راند.

اما بازگردیم به موضوع اصلی‌مان یعنی به دریافته‌های مختلف موجود از سکولاریزاسیون. در غرب، راجع به تعریف و مضمون سکولاریزاسیون، جدلی بزرگ میان فلاسفه، جامعه‌شناسان، تاریخ‌نگاران، سیاست‌ورزان و متکلمان مسیحی در گرفت. به ویژه در حوزه فلسفی در آلمان، یعنی آن جا که سکولاریزاسیون با فرم دین و پروتستانیسم همزاد و همراه می‌شود و در حوزه جامعه‌شناسی دین در کشورهای **Westminster** (از جمله انگلستان و ایالات متحده)، آن جا که بیش از هر جای دیگر این رشته مورد توجه قرار می‌گیرد.

با وجود اختلاف و مناقشه در تعریف و تبیین سکولاریزاسیون، امروزه اکثر نظریه‌پردازان تصدیق می‌کنند که سکولاریزاسیون اروپایی فرایندی واحد و یگانه نبوده بلکه معنا و مضمونی چندگانه و چند بُعدی داشته است. زمان‌هایی و جنبه‌هایی مختلف و متفاوت داشته است. من در جایی دیگر، به تشریح زمان‌های سکولاریزاسیون پرداخته‌ام (9). در این گفتار، به طور خلاصه و در یک جمع‌بندی کلی، به سه معنای اصلی سکولاریزاسیون اشاره می‌کنم. سه معنایی که متفاوت و تا حدی متضاداند. بگرنج مقوله‌ای چون سکولاریزاسیون و کاربردهای متفاوت آن، از جمله برداشته‌های تقلیل‌گرایانه‌ی نظریه‌پردازان ایرانی از همین جا ناشی می‌شود.

- معنای اول سکولاریزاسیون عبارت است: **افول سیادت دین در جامعه**. پایان یافتن نقش سیاسی و اجتماعی آن در سازماندهی جامعه. خودمختاری و تمایزیابی حوزه‌های مختلف اجتماعی و تبدیل مذهب به امری خصوصی است. سکولاریزاسیون، در این معنا، نزدیک به لائیسیته است. از این رو گاهی **Secularization** خوانده می‌شود. با این همه، سکولاریزاسیون، در همین معنای خود، به مفهوم «جدایی دولت و دین» که در لائیسیته وجود دارد، نیست.

- معنای دوم سکولاریزاسیون، **سکولاریزاسیون مسیحیت** است. منظور از آن، **Verweltlichung** یا دنیایی شدن دین است. امروزی شدن دین و به طور مشخص مسیحیتی که خود را با الزامات و شرایط زمانه و جهان مادی و کنونی هماهنگ و هم‌ساز می‌کند. مسیحیتی که **Protestantism** (هایدگر).

میدانیم که سکولاریزاسیون، از جمله، ریشه در جنبش «اصلاح دین» و «پروتستانیسم» دارد؛ یعنی در آن برداشتِ خاص دینی از مناسبات انسان با خدا که به طور مستقیم به ایمان و وجدان ذهنی هر فرد، مستقل از اتوریت‌های کلیسایی، توسل می‌جوید و از این طریق، راه

«خودمختاری» انسان «در این جهان» را هموار می‌سازد.

این تفسیر دینی از سکولاریزاسیون را «یزدان‌شناسی سکولاریزاسیون» می‌نامند. نگاهی که «ایمان» را در برابر «گیتی‌گرایی» قرار نمی‌دهد بلکه به عکس، امکان «سکولاریزاسیون» را در خودِ ایمان می‌جوید. در این جا، «گیتی» خدا نیست و در عین حال دشمن خدا هم نیست. جهان حرف کسی را می‌زند و سپاس کسی را می‌گوید که او را آفریده است. در این جا، از بُت‌پرستی که جهان را در خود فرو می‌برد و خودمختاری جهان را چون يك خودمختاری آفریده شده، انکار می‌کند، خبری نیست. در یزدان‌شناسی مسیحی، تجسدِ خدا (در تنِ مسیح) هم بر منزلت جهان تاکید دارد و هم بر تمایز آن از خدا. بدین سان، «سکولاریزاسیون» می‌تواند چون تداومِ «الوهیت‌زدایی از جهان توسط خدا» در طی زمان، به نظر آید. جهانی که به دستِ انسان‌ها سپرده شده است و در نتیجه باید بنا بر علل و عوامل عینی و واقعی‌اش، شناخته شود، از لحاظ سیاسی توسط دولت و با استفاده از راه‌کارها و فن‌آوری‌های زمانه اداره و سازماندهی شود... در این جاست که می‌توان از مسیحیت یا یهودیتی سخن راند که با تاکید بر خودمختاری انسان‌ها در این جهان - در «حضور» خدای مسیحی یا یهودی و نه در «برابر»، در «غیاب» و یا در «مرگ خدا» - به «دینِ خروج از دین» در می‌آید. (10)

- اما معنای سومی از سکولاریزاسیون وجود دارد که از آن با عنوان «**قضیه ی سکولاریزاسیون**» نام می‌برند که عبارت است از انتقال نمودارها، مضمون‌ها و بازنمایی‌ها از حوزه دینی و الهیات به حوزه غیر دینی. (11)

در این جا باید تصریح کنیم که اصطلاح سکولاریزاسیون و مناسباتش با مسیحیت، مساله‌ای نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت. در حقیقت، بغرنج «سکولاریزاسیون» را می‌توان در سه نکته، چنین خلاصه کرد:

1- از این مقوله، بر حسب این که در چه حوزه‌ای قرار گرفته‌ایم - حوزه سیاسی یا فلسفی؛ یزدان‌شناسی یا جامعه‌شناسی؛ فرهنگی، هنری، تاریخی یا اجتماعی - تعریف‌های گوناگون، پربار و متفاوتی به دست داده‌اند. در يك کلام، «سکولاریزاسیون» چون پدیدار، در طول زمان و تاریخ و در مکان‌های مختلف، به موضوعات بسیار مختلف و متفاوتی اطلاق شده است که در این نوشته نیز به آن‌ها اشاره کردم.

2- مشکل دوم این است که سکولاریزاسیون، در زمان‌ها و زمینه‌هایی، با دین و به طور مشخص با مسیحیت و به ویژه با پروتستانیسم، در «مناسبات تبانی و همدستی» قرار می‌گیرد. جدل بزرگ متفکران سده‌ی 19 و 20 (از فوئرباخ، مارکس و نیچه تا... هایدگر، آرنه، اشمیت، اشتروس، لوویتز و بلومبرگ...)، بر سر همین «گره گاه» اصلی است: این که آیا «سکولاریزاسیون» «گسست از دین» است و یا، در عین حال، «ادامه‌ی همان» اما در شکلی دیگر، در شکل زمینی یا دنیوی؟ پرسش فوق ما را به نقطه‌ای بس مهم‌تر سوق می‌دهد و آن این است که خود «تجدد» یا عصر «نو» (که سکولاریزاسیون، یکی از محرکه‌های اصلی آن به شمار می‌رود) تا چه حد نسبت به گذشته «نو» می‌باشد؟ آیا واقعاً «نوین» است و یا ادامه «کهنه» ای است که خود را در «شکلی» دیگر - و این بار نه «ترافرازنده» و «آن جهانی» بلکه زمینی و این جهانی - به نمایش می‌گذارد؟ به عبارت دیگر، آیا «ترقی» جانشین «مشیت الهی» Providence، «دولت» جانشین «کلیسا» و... در نمونه‌ی مارکسیسم، «کمونیسم» جانشین «رستگاری موعود» دینی... نمی‌شود؟

3- مشکل سوم این است که از لحاظ تاریخی، سکولاریزاسیون، در کشورهای پروتستان، با فرایند پروتستانیسم و رفرماسیون (لوتریسم) به صورتی ژرف عجین می‌باشد. برخی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان سکولاریزاسیون، چون ارنست تروالچ Ernest Troeltsch، از یزدان‌شناسان پروتستان بودند. در مناسبات با پروتستانیسم است که سکولاریزاسیون هیچگاه به «جدایی» «واقعی» دولت و دین نمی‌انجامد بلکه این دو، همواره در همزیستی، همکاری و تبانی با هم به سر برده و می‌برند. برای دریافت این مطلب تنها کافی است نگاه کنیم به وضعیت کنونی مناسبات دولت، دین و جامعه در کشورهای چون انگلستان، آلمان، ایالات متحده آمریکا...

حال، با توجه به ملاحظات فوق و در برابر پرسش: سکولاریزاسیون یا لائیسیت، کدام طرح برای ایران؟ پاسخ و موضع ما چه می‌تواند باشد؟

لائیسیت یا جدایی دولت و دین. جمهوری دموکراتیک لائیک.

موضع و پروژه‌ی سیاسی مورد نظر ما، جدایی دولت و دین یا لائیسیت و جمهوری دموکراتیک لائیک است. ما لائیسیت را در سه رکن اساسی زیر توصیف کرده‌ایم:

1- «جدایی دولت و دین» به معنای استقلال و خودمختاری دولت و بخش

عمومی نسبت به احکام، شریعت و هنجارهای دینی است. عدم به رسمیت شناختن دین رسمی در کشور. عدم دخالت دولت و دین در امور یکدیگر. بی طرفی دولت و بخش عمومی نسبت به ادیان و مذاهب مختلف در کشور.

2- آزادی عقیده و وجدان، چه دینی و چه غیر دینی و آزادی به جا آوردن مناسک آنها به صورت فردی یا جمعی. جدایی دولت و دین به معنای جدایی دینداران از سیاست نیست. دین‌باوران هم چون دیگر گرایش‌های عقیدتی از آزادی ابراز عقاید سیاسی خود و فعالیت سیاسی برخوردارند.

3- عدم تبعیض دینی و مذهبی، یعنی برابر حقوقی شهروندان، مستقل از اعتقادات مذهبی یا غیر مذهبی آنها.

تحقق اصول فوق از طریق اقداماتی قانونی به اتکای جنبش سیاسی- اجتماعی امکان‌پذیر است. به عنوان نمونه می‌توان از تصویب قانون 1905 فرانسه نام برد که به جدایی دولت و کلیساها در آن کشور رسمیت بخشید. اما سکولاریزاسیون به مفهوم «فرایند خروج جامعه از سلطه‌ی دین» را نمی‌توان چون شعار سیاسی به کار برد. سکولاریزاسیون نمی‌تواند برنامه‌ی سیاسی شود. تحقق بخشی سکولاریزاسیون، بیش از هر چیز، در فرایند تحولات فرهنگی، اجتماعی و ساختاری، طی زمان، میسر می‌شود، همان‌طور که در غرب نیز چنین شد.

یاد آوری کنیم که ما، همان‌طور که در جاهای دیگر نیز نوشته‌ایم، مخالف کاربرد سکولاریزاسیون، این مقوله - فرایند سیاسی - اجتماعی، در یکی از زمان‌ها و زمینه‌ها و تبیین‌هایش، یعنی در معنای فرایند تاریخی خروج جامعه از سلطه‌ی دین، در ایران کنونی نیستیم. این معنای سکولاریزاسیون می‌تواند و می‌بایست موضوع عاجل کار فکری و عملی کنشگران سیاسی و اجتماعی ایران قرار گیرد. با این حال، اما، بر این باوریم که سکولاریزاسیون و به طریق اولی چیزی به نام «سکولاریسم» با ابهامات‌اش را نمی‌توان تبدیل به «شعار» یا «برنامه‌ی مشخص سیاسی کرد. و این در حالی است که در مورد لائسیته، وضع بدین گونه نیست. «جدایی دولت و دین» از طریق اقدامی قانونی به اتکای جنبشی یا انقلابی سیاسی - اجتماعی تصورپذیر است. اما سکولاریزاسیون در معناهای مختلفش و از جمله در مفهوم «فرایند خروج جامعه از سلطه‌ی دین» نمی‌تواند موضوع کار قانون‌گذار یا دولت قرار گیرد.

می‌دانیم که خود مختاری سیاسی - اجتماعی نسبت به دین، در شرایط

تاریخی کشور ما، روندی بغرنج، سخت و طولانی خواهد بود. در اروپای غربی، نقد و نفی دین‌سالاری، در شکل سکولاریزاسیون و لائیسیته، حداقل دو سده به درازا کشید و با این حال امروزه در این سامان‌ها، با وجود مدرنیته و روشنگری، سخن از «بازگشت دین» (البته نه در شکل سابق‌اش) می‌کنند. در کشور ما موانعی که بر سر راه تحقق لائیسیته قرار دارند، آن سدهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی هستند که جامعه‌ی ایران را از آزادی، دموکراسی، جمهوری، حقوق بشر، حکومت قانون، برابری زن و مرد، عدالت اجتماعی، ترقی... باز نگهداشته‌اند. در این واپس‌ماندگی، دو عامل اصلی یعنی استبداد شرقی و دین‌سالاری اسلامی، بدون تردید نقشی مهم، اساسی و تعیین‌کننده داشته و دارند. مقابله با این دو در همه‌ی عرصه‌ها و به ویژه در حوزه‌ی اندیشه و فرهنگ و نقد و عمل سیاسی - اجتماعی، همواره یک میدان اصلی مبارزه و مقاومت را تشکیل می‌دهد.

راه کاری که امروزه در مقابل چپ سوسیالیستی آزادی‌خواه و دموکرات - در گسست از بینش چپ سنتی توتالیتار - و به طور عمومی‌تر در مقابل روندهای جمهوری‌خواه، دموکرات و لائیک در داخل و خارج کشور - در گسست از دو نظم استبدادی پادشاهی و اسلامی - قرار دارد، همواره همان فعالیت اپوزیسیونی، فکری و عملی، یا فعالیت در جهت تغییر و دگرسازی وضع موجود است. چیزی که مارکس "فعالیت «انقلابی» یا فعالیت «عملی - انتقادی»" می‌نامید (12).

تا آنجا که به وجه عملی- سیاسی و اپوزیسیونی جنبش تغییر اوضاع و شرایط مربوط می‌شود و در ادامه‌ی جنبش اعتراضی اخیر مردم ایران، آن چه که همواره در دستور کار عاجل و بلاواسطه‌ی ما قرار دارد و می‌گیرد، مبارزه در راه تحقق بخشیدن به ایده و پروژه‌ی جمهوری دموکراتیک و لائیک است؛ چون امری ممکن ولی در عین حال بغرنج اما قابل شرط‌بندی و در عین حال چون آرمان شهری ما در مرحله‌ی تاریخی‌ای که کشور ما در آن قرار دارد. در این راستا، لائیسیته یا جدایی دولت و دین، چون شعار و برنامه‌ی سیاسی، در بستر فرایند تاریخی خروج جامعه‌ی ایران از نفوذ و اقتدار دین، یکی از محورهای اصلی و تعیین‌کننده‌ی این مبارزه و مقاومت را تشکیل می‌دهد.

یادداشت‌ها

1- مارتین هایدگر، □□□□، جلد دوم. ژاک دریدا در La religion, Jacques Derrida, Paris, Seuil, 1996. P.80

امکان پذیری

شیدان وثیق

آبان 1388 - نوامبر 2009

cvassigh@wanadoo.fr

جدایی دولت و دین در ایران

توانایی ها، ناتوانی ها و سه شرط امکان پذیری

می دانیم که انقلاب 1357 به استقرار تئوکراسی اسلامی در ایران انجامید. دین و دستگاه آن بر تمام وجوه اجتماعی و سیاسی جامعه سلطه ای تام برقرار می کند. جمهوری اسلامی و قانون اساسی اش تجلی عالی چنین نظامی می شود. سیستمی که در آن، ایدئولوژی دینی بر سه قوای اجرایی، قانون گذاری و قضایی سیادت انحصاری دارد. به راستی می توان ادعا کرد که تئوکراسی اسلامی در ایران کامل تر از تئوکراسی های مسیحی غربی در سده های میانه است. در چنین شرایطی، خروج از دین سالاری در ایران به معضل و بغرنج اساسی و کلیدی برای نیل به آزادی و دموکراسی تبدیل شده است.

در این جستار، پرسش امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران را مورد تأمل قرار می دهیم. ابتدا به بازگویی اجمالی عواملی می پردازیم که در غرب زمینه های فروپاشی سیادت سیاسی و اجتماعی دین را فراهم می کنند. عواملی که با وجود تفاوت ها و اختلاف های دو جهان شرقی و غربی، اسلامی و مسیحی... خصلتی عمومی و جهانشمول دارند. سپس، در پرتو آن ها، توانایی ها و ناتوانی های فرایند مورد نظر را در شرایط خاص جامعه ی ایران و در پی تحولات اخیر و جنبش موسوم به سبز بررسی می کنیم. در نتیجه گیری پایانی، سه شرط امکان پذیری جدایی دولت و دین و به طور کلی امر لائیک یا

□□□□□□□□ در ایران را مطرح می کنیم.

1- دو مفهوم پایه ای در تبیین «خروج از سیادت دین»

ما برای تبیین مسأله ی «خروج از سیادت دین» (1)، دو مفهوم فلسفی بیش نداریم. همواره و ناگزیر باید رجوع به آن ها کنیم. با آن ها کلنچار رویم. می دانیم که در غرب مسیحی، از سده ی شانزده تا نوزده، این «خروج» طی دو فرایند متمایز و مشابه، □□□□□□□□□□ و □□□□□□□□□□ انجام می پذیرد.

من در کتاب □□□□□□□□□□ و طی مقالاتی، در باره ی تشابهات و تمایزات این دو فرایند توضیحات مبسوطی داده ام. اکنون، برای یادآوری، خطوط کلی و اساسی این دو مقوله را بازگو می کنم:

لایسیته که معنا و مفهومی واحد دارد، از سه رکن اساسی و تفکیک ناپذیر تشکیل شده است:

1- «جدایی دولت و دین». یعنی استقلال و خودمختاری دولت و بخش عمومی نسبت به دین و دستگاه آن (کلیسا در مسیحیت، روحانیت در اسلام). فقدان دین رسمی در کشور. عدم دخالت دولت و نهاد دین در امور یکدیگر. بی طرفی دولت و بخش عمومی نسبت به ادیان و مذاهب مختلف.

2- آزادی عقیده و وجدان. از جمله آزادی به جا آوردن دین به صورت فردی یا جمعی. جدایی دولت و دین به معنای عدم فعالیت سیاسی دین باوران نیست. اینان، چون همه ی شهروندان، بدون برخورداری از امتیازی، در ابراز عقیده و فعالیت سیاسی آزادند.

3- عدم تبعیض دینی و مسلکی. یعنی برابر حقوقی شهروندان، صرف نظر از اعتقادات مذهبی یا غیر مذهبی شان.

اما سکولاریزاسیون در غرب معنایی چندگانه و چند بُعدی داشته است. سه معنای اصلی آن را یاد آوری می کنیم.

- معنای اول، افول سیادت دین در جامعه است. پایان یافتن نقش سیاسی و اجتماعی دین در سازماندهی و هدایت جامعه. خودمختاری و تمایزبایی حوزه های مختلف اجتماعی نسبت به ادیان مختلف. تبدیل مذهب به امری خصوصی. سکولاریزاسیون، در این معنا، نزدیک به لایسیته است. از این رو گاهی □□□□□□□□□□ نیز خوانده می شود. با این همه، در همین معنا نیز، سکولاریزاسیون به مفهوم کامل «جدایی

دولت و دین» که در لائسیته وجود دارد، نیست (2).

- معنای دوم، سکولاریزاسیون مسیحیت است. Verweltlichung (هگلی) یا دنیایی شدن دین است. امروزی شدن دین و به طور مشخص مسیحیتی است که خود را با الزامات و شرایط زمانه و جهان هماهنگ و هم ساز می کند. مسیحیتی که در آن مسیحیت با دین و ایمان (هایدگر). آن چه که پایه ی بحث مخالفان کاربرد سکولاریزاسیون در ایران را تشکیل می دهد، همین تعرف دینی از آن است. اینان با اتکاً به آن مدعی اند که اسلام نیازی به سکولاریزاسیون ندارد چون، بر خلاف مسیحیت، از همان ابتدا سکولار (دنیوی) بوده است («سکولاریزاسیون مسیحیت در ایران» (3)).

- اما معنای سوم نیز جود دارد که «قضیه ی سکولاریزاسیون» می نامند. سکولاریزاسیون در این جا به معنای انتقال یا تبدیل نمودارها، مضمون ها و بازنمایی ها از حوزه ی دینی به حوزه ی دنیوی است. در این میان، فرمول معروف کارل اشمیت طرح می شود که می گوید «سکولاریزاسیون (یا سکولاریزه)» (4). بنا بر این نظریه، «مشروعیت» عصر جدید در «گسست» از سده های میانی دینی زیر سؤال می رود. پرسشی طرح می شود که آیا مدرنیته - و سکولاریزاسیون چون «چکیده ی فرایندهای تشکیل دهنده ی مدرنیته» - گسستی ریشه ای یا آغازی نو می باشد و یا در حقیقت ادامه ی همان مبانی مسیحی اما در شکلی سکولار و زمینی است. بدین سان، از تقدس و از خودبیگانگی آسمانی به تقدس و از خودبیگانگی زمینی می رسیم. در نتیجه، برخی از مدعیان این تز، با استفاده از معانی مختلف سکولاریزاسیون، از ضرورت سکولاریزاسیون «سکولاریزاسیون» سخن می رانند. یعنی دین زدایی (معنای اول سکولاریزاسیون) از سکولاریزاسیون (معنای دوم آن) که همواره در حوزه ی دین قرار دارد.

2- پنج عامل اصلی «خروج از سلطه ی دین»

چه عواملی شرایط خروج از سلطه ی دین را فراهم می کنند؟ آن ها را زیر پنج عنوان اصلی توضیح می دهند:

1- استقلال دانش نسبت به دین.

2- استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین.

3- رواداری و آزادی وجدان و عقیده.

4- چندگرایی (پلورالیسم) دینی و تبدیل شدن ایمان به امر خصوصی.

5- خودمختاری حوزه های فعالیت اجتماعی.

هر یک از آن ها را به اجمال از نظر می گذرانیم:

- استقلال دانش نسبت به دین یعنی خود مختاری تفکر و روش های علمی نسبت به الهیات. این را سکولاریزاسیون دانش نیز می نامند. بیکن، دکارت، پاسکال، اسپینوزا، لاک، نیوتن، کانت و بسیاری دیگر... نمایندگان نظری این تحول اساسی بوده اند. در سده ی شانزده و هفده میلادی است که به گفته ی هانس بلومبرگ (5)، باز تعریفی از پایگاه دانش در غرب صورت می گیرد. سه «حق» به رسمیت شناخته شده و تثبیت می شوند. حق آزاد کنجکاوی نظری. حق آزاد اندیشه در شک کردن و به پرسش بردن عقاید پذیرفته شده و حق آزاد آزمون، حتا آن جا که برضد احکام قدسی باشد.

- استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین که محصول انقلاب های سیاسی سده ی هفده و هجده اروپا ست. فرایندی است که به تثبیت نهاد دولت به جای نهاد کلیسا می انجامد. مجموعه تحولاتی است که به اشکال مختلف، شرایط خودمختاری سیاست نسبت به نهاد دین را فراهم می کنند. اما ویژگی استقلال قدرت سیاسی در اروپا بطور مشخص از شرایطی ناشی می شود که کلیساها نه تنها نقش سازمان دهنده و متحد کننده خود را از دست می دهند بلکه خود به عاملان چند پارگی، ناامنی، بی ثباتی و جنگ تبدیل می شوند. پس حاکمیت دولت به جای حاکمیت کلیساهای متخاصم می نشیند. دولت چون نهادی بی طرف به جنگ های دینی پایان می بخشد و صلح دینی را برقرار می کند. سیاست، بدین سان، از معیارها و هنجارهای فراسوی حوزه ی عمل خود (چون معیارها و هنجارهای دینی) آزاد می شود. این استقلال قدرت سیاسی نسبت به کلیسا، در عین حال با پدیدار مهم دیگری همراه و همزمان می شود: کناره گیری آگاهانه ی کلیساها یعنی نحله های مختلف مسیحیت از دخالت در امور سیاست و دولت.

- یکی دیگر از زمینه های خروج از سلطه ی دین، مبارزه برای آزادی عقیده و وجدان و دفاع از رواداری (6) است. این مبارزه ی سترگ در شرایط فشارها و سرکوب های دینی و دولتی و در مقابله با آن ها انجام می گیرد. این مبارزه شرایط مساعدی را برای جدایی دین و دولت به وجود می آورد. دین چون امر خصوصی و وجدانی از دولت داری و سازماندهی اجتماعی - سیاسی کنار می کشد و دولت چون نهادی که به

امر عموم می پردازد، در مسایل مربوط به وجدان، از جمله ایمان و دین، دخالت نمی کند.

- عامل دیگر، پلورالیسم دینی و تفرد ایمان است. در سده ی شانزدهم در اروپا، رفرمی در دین رخ می دهد. لوتر، در 31 اکتبر 1517، بیانیه ی آن را به زبان لاتین بر در کلیسای ویتمبورگ (7) نصب می کند. در برابر واتیکان می ایستد و برای خوانش فردی و بی واسطه ی کتاب مقدس، ارزشی خداشناسانه قایل می شود. ایمان تبدیل به رابطه ای ذهنی و شخصی میان فرد و خدا می شود؛ رابطه ای بدون میانجی گری روحانیت و دستگاه دین. از سوی دیگر، فردیت یافتن ایمان، ناگزیر، با تجزیه و چندگرایی دینی، فزونی می یابد. بدین سان، مذهب خصلت «فراگیرنده» و «انبوهی» خود را در هدایت کلیت جامعه از دست می دهد. از همه مهمتر، پس از یک دوران دراز تفتیش عقاید و اختناق دینی، سرانجام شرایطی در غرب پیش می آید که وجود اختلافات و انشاقات مذهبی یعنی پلورالیسم دینی به رسمیت شناخته می شوند. هم چنین نیز، تغییر دین، مذهب و کیش. از این پس، ترک دین و یا اقرار به آتیه ایسم و لادریگری نه تنها جرم به شمار نمی روند بلکه به اموری پذیرفته شده در می آیند.

- آخرین عامل و مهم ترین آن ها، جدایش پذیری کارکردی (8) و خودمختار شدن حوزه های مختلف فعالیت اجتماعی است. دینامیسم اجتماعی فوق را ماکس وبر با مفهوم Eigengesetzlichkeit (خود قانونی) توضیح می دهد. یعنی فرایند خودمختار شدن ساحت های اجتماعی. در هر یک از زمینه های فعالیت اجتماعی، گروه ها و افراد متعلق به آن ها، خواهان حق خودمختاری در حوزه ی حرفه ای خاص خود می شوند. بدین معنا که مایلند تنها از هنجارهای «درونی» خود، از ویژگی ها، ارزش ها و «منطق ذاتی» حوزه ی فعالیت خود - در هنر، اقتصاد، حقوق، سیاست و... - پیروی کنند. افراد و گروه های اجتماعی، در عین حال، هر گونه هنجار برونی ای که بخواهد از خارج، از حوزه ی دیگر ارزشی، محدودیت و ممنوعیت برای آن ها ایجاد کند را رد می کنند.

عواملی که نام بردیم، با این که ابتدا در غرب عمل کرده اند، اما در خطوط کلی شان، صرف نظر از ویژگی های اجتماعی، سیاسی و دینی، جهانشمول اند و زمینه های خروج از سیادت دین را به وجود می آورند. اکنون، پرسش اساسی و بغرنجی که در برابر ما قرار دارد این است که در پرتو این عوامل پنج گانه، امکان پذیری خروج از سلطه ی دین در شرایط خاص ایران را ارزیابی کنیم. این فاکتورها تا

چه اندازه در جامعه ایران عمل کرده و می کنند. پاسخ به این پرسش ها از بررسی توانایی ها و ناتوانی های امر جدایی دولت و دین در ایران می گذرد.

3- توانایی های دین سالاری در ایران

می دانیم که تاریخ ایران از ابتدا، چه پیش و چه پس از اسلام، تاریخ پیوند فشرده ی قدرت و دین بوده است. اما این تاریخ، خود تاریخی است. بدین معنا که مناسبات دین و دولت (سیاست) در ایران، همواره فراز و نشیب هایی داشته است. یکسان و موزون نبوده است. این ناموزونی است که ما را به شرط بندی روی امکان پذیری خروج از سلطه ی دین در ایران تشویق می کند. یعنی دعوت به مبارزه و تلاش در جهت تحقق آن.

اسلام، بیش از دیگر ادیان ابراهیمی، شاید به اندازه ی دین یهود، دین سازمان دهنده و هدایت کننده ی سیاسی و اجتماعی بوده است. از ابتدا، با پیامبرش، در رکاب حکومت و قدرت رواج و توسعه یافته است. در اسلام، از آغاز دعوت بنیان گذار آن در مکه و سپس با استقرار او در مدینه، دین و دولت، پیامبری و فرمانروایی، کلام خدا و قانون، دولت داری و دین داری، سیاست و شریعت... در هم آمیخته اند. به حکم آیه قرآنی که کلام خداست، در اسلام، تکلیف مسلمانان چه در زندگی خصوصی و چه در فعالیت عمومی و اجتماعی، «اطاعت از خدا و رسول و «صاحبان امر» (اولوالامر) است. اطاعت از اینان و فرامین آن ها، در غیاب رسول، مطلق و مقدس است (9).

با این همه، پیوند دین و قدرت سیاسی در درازای تاریخ ایران یکسان نبوده است. این پیوند، بویژه در دو دوره ی صفوی (با رسمیت یافتن تشیع چون مذهب دولتی) تثبیت و تبدیل به آمیزشی نهادینه می شود. از آن پس، پیوند دولت و دین، همواره بیش و کم با شدت، استمرار پیدا می کند. بویژه در دوره ی قاجار، دین و روحانیت نقشی تعیین کننده در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بازی می کنند. در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه، اقتدار دین را هم در قدرت حاکمه و هم در اپوزیسیون آن مشاهده می کنیم. نمود آشکار و بارز اقتدار دین بر جنبش های سیاسی و اجتماعی ایران، نقش روحانیت در سر و رهبری آنهاست. هفتاد و سه سال قبل از جمهوری اسلامی، تبلور عالی نفوذ دین را در متمام قانون اساسی مشروطه مشاهده می کنیم. در آن جا که اصل «عدم مخالفت با قواعد مقدسه ی اسلام»... و شریعت، در همه ی زمینه ها اعلام می شود؛ از سه قوای اجرایی، مقننه و قضایی

تا حقوق ملت (تحصیل و تعلیم، مطبوعات، تشکیل انجمن ها و اجتماعات...) (10).

اما می دانیم که قانون اساسی مشروطه اجرا نمی شود. تنها با استقرار جمهوری اسلامی است که مضمون تئوکراتیک آن متمم به طور کامل و رادیکال تحقق پیدا می کند. تا آن زمان، در دو رژیم سلطنتی پهلوی ها، مسأله ی مناسبات دولت، جامعه و دین، زیر سایه ی دیکتاتوری فردی و استبداد قرار می گیرد. در این دوره می توان از پس نشستن نسبی و موقتی دستگاه روحانیت در جامعه، بویژه در مناسبات با دولت، صحبت کرد. گرایشی که البته از مدتی قبل با فرایند تجدد خواهی در ایران، با امیر کبیر، آغاز شده بود. اما آن چه که رژیم به اصطلاح "لائیک" در دوران پهلوی ها می نامند، اقداماتی بود که از بالا انجام گرفت. یعنی در نبود مطلق آزادی و دموکراسی. بدون شرکت و مشارکت مردم. تکرار می کنیم که لائیسیته یا سکولاریزاسیون در معنای دوم (یعنی روند رهایی و خودمختاری از قید دین و دستگاه آن)، فرایندی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. روندی است که از دموکراسی و حقوق بشر جدا ناپذیر است. تغییراتی است که بویژه و در درجه ی اول بر فعالیت آزاد جامعه ی مدنی و جنبش های آزاد سیاسی- اجتماعی استوار اند. بر جنبش های مشارکتی، انجمنی و سندیکایی. بر فعالیت های سازمانی و حزبی. فرایندی است ناظر بر مشارکت آزاد و دموکراتیک کُنشگران اجتماعی. بر کثرت گرایی و بسیارگونگی. بر تمایز بایی ساختاری نهادهای اجتماعی از نهاد دین و ارجاعات مذهبی. و می دانیم که این ها همه بدون آزادی و دموکراسی میسر نمی شوند. بدین معنا، در ایران، بویژه در رژیم پهلوی ها، فرایند لائیک به معنای کامل آن، یعنی در سه رکن جداناپذیرش، هیچ گاه انجام نمی پذیرد. در حقیقت، در رژیم شاه ما با تئوکراسی ای در سایه و در حال تکوین رو به رو بودیم. با تئوکراسی ای جنینی و خزنده که ظهور خود را تدارک می دید. خود را آماده برای تصرف قدرت می کرد. بدین ترتیب، سخن گفتن از لائیسیته در شرایط دیکتاتوری رژیم شاه که زمینه ها و شرایط استقرار و برآمدن دین سالاری را فراهم می کند، بیش از هر چیز بیان کج فهمی از معنای آن پدیدار - مقوله است.

4- توانایی های امر لائیک در ایران

پیشتر، از عوامل پنج گانه ای سخن رانندیم که زمینه های جدایی دولت و دین در غرب را فراهم کردند: استقلال دانش نسبت به دین. استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین. رواداری و آزادی وجدان. چندگرایی دینی و

تبدیل شدن ایمان به امری خصوصی و سرانجام خودمختاری حوزه های مختلف اجتماعی که مهمترین عامل به شمار می رود. گفتیم که این عوامل، با وجود تفاوت ها در شرایط، جهانشمول اند. در تاریخ صد ساله ی گذشته که به تاریخ تجدد خواهی ایرانیان معروف است، جنبه هایی از این عوامل را می توان در حوزه های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مشاهده کرد. از آن جمله است:

- تلاش در راه تشکیل عدالت خانه با متمایز کردن «محاکم شرعیه در شرعیات و محاکم عدلیه در عرفیات» در اصل بیست و هفتم قانون اساسی مشروطه.

- تأسیس مدرسه، دبیرستان، دانش سرا و دانشگاه های مدرن که به انحصار روحانیون و مکتب خانه ها در سوادآموزی و آموزش پایان می دهد.

- رفرم هایی که با وجود مخالفت دستگاه روحانیت، در جهت حق رأی زنان، تشکیل دادگاه های خانواده، کار و فعالیت اجتماعی زنان... انجام می گیرند.

- ورود ایده ها و نهاد های مدرنیته در ایران با این که در عمل از معنا و مضمون حقیقی خود کم و بیش تهی می شوند.

بطور کلی، در صد سال گذشته، ما به میزان و درجات مختلف با حرکت ها و جنبش های فکری، اجتماعی و سیاسی با خواست سیادت زدایی از نفوذ و انحصار دین رو به رو بوده ایم. در یک کلام، گرایشات در جهت استقلال خواهی و خودمختاری نسبت به دین، از مشروطه به این سو، همواره حضور داشته اند. گرچه هیچ گاه به روند غالب تبدیل نمی شوند. گرچه هیچ گاه آشکارا با پرچم جدایی دولت و دین وارد میدان مبارزه نمی شوند. با این حال، توانایی های فرایند جدای دولت و دین در ایران از همین مبارزات و مقاومت های استقلال خواهانه برای خروج از سلطه و نفوذ دین، نیرو گرفته و می گیرند.

روندهای استقلال خواهی نسبت دین و دستگاه آن بویژه در سی سال گذشته با تسلط بلامنازع تئوکراسی و ارزش های آن رشد و توسعه ی بیشتری یافته اند. یک بررسی جامعه شناسانه می تواند میزان این رشد را در میان اقشار و طبقات مختلف نشان دهد. به نظر سنجی هایی می توان اشاره کرد که بر اساس آن ها در سال 1382، 30% پاسخ دهندگان موافق جدایی دین و سیاست، 55% مخالف و اکثریتی با اعطای

امتیاز رسمی یا حق ویژه به دلیل دینداری مخالفت کرده اند (11). این آمار و ارقام در صورتی که قابل اعتماد باشند، می توانند واقعیتی در خور تأمل را بیان کنند. این که بخشی مهم، رو به رشد و فزاینده ای از مردم، بویژه در میان اقشار و طبقات متوسط که متأثر از ایده ها و اسلوب مدرنیته اند، خواهان استقلال کامل قدرت سیاسی از دین و دستگاه روحانیت می باشند.

امروزه، مقاومت ها در برابر دین سالاری در ایران به ویژه در میان آن بخش هایی از جامعه قوت می گیرند که به شدت زیر ستم، محدودیت و تبعیض تئوکراسی قرار دارند. بخش های وسیعی از زنان شهری، جوانان، اقلیت های ملی- مذهبی، گروه هایی که با آزادی قلم، بیان، عقیده و وجدان سر و کار دارند (چون دانشجویان، روشنفکران، فرهنگیان، روزنامه نگاران ...)، بخش هایی از کارگران آگاه و فعال که خواهان ایجاد تشکل ها و سندیکاهای مستقل کارگری اند... در یک کلام، جامعه ی مدنی که برای خودمختاری و استقلال بر اساس هنجارهای خاص خود مبارزه می کند، که سلطه ی هنجارهای دین سالاری و اطاعت از آن ها را نمی پذیرد.

5- «جنبش سبز» و جدال میان امر تئوکراتیک و امر لائیک

در جمهوری اسلامی، روند تاریخی فوق یعنی فرایند خروج از تئوکراسی یا جدایی دولت و دین رو به رشد و توسعه خواهد گذارد. این روند را بویژه در تحولات اخیر می توان مشاهده کرد؛ با خیرش اعتراضی بخش های وسیعی از مردم شهری به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری و در پی آن، با تحول و تکامل پاره ای از خواسته های این جنبش. اما نکته ای که در این جا باید مورد تأکید قرار دهیم این است که در جنبشی که معروف به «جنبش سبز» شده است، توانایی ها و ناتوانی های امر لائیک در برابر امر تئوکراسی، در همزیستی و چالش با هم قرار دارند و عمل می کنند.

جنبش اعتراض به تقلب در انتخابات بالقوه و بالفعل در برابر نهاد های اصلی دین سالاری (چون ولایت فقیه، شورای نگهبان، نهاد ریاست جمهوری، انتخابات تئوکراتیک، نهادهای سرکوبگر ایدئولوژیکی و در این جا دینی...) قرار می گیرد. از این جهت، این جنبش، با این که آشکارا و به طور مستقیم نهاد هایی را زیر سؤال می برد که جوهر و بنیاد نظام دینی کنونی را تشکیل می دهند. علاوه بر این جنبه، پاره ای از خواسته ها و شعارهای اجتماعی و سیاسی طرح شده در این جنبش، چون

خواست آزادی و حقوق شهروندی و یا شعار «جمهوری اسلامی» در برابر «جمهوری اسلامی» - با این که فرمول «جمهوری اسلامی» خالی از ابهام و اشکال نیست - همه گویای رشد عواملی هستند که می توان آن ها را در شمار قابلیت ها و توانایی های امر تئوکراسی زدائی و جدایی دولت و دین در ایران به حساب آورد.

اما از سوی دیگر، عوامل مهم دیگری در این جنبش عمل می کنند که تا اندازه ای نیز نقش هدایت کننده دارند و به استمرار ایدئولوژی، سمبل ها، شعارها، ارزش ها و شیوه های امر تئوکراسی در خطوط اصلی آن در ایران کمک می کنند. از آن میان می توان به حضور فعال بخشی از روحانیت و مراجع دینی، اسلام گرایان و بویژه و به طور بارز بخشی از ارباب قدرت (با پرسونل تکنوکرات و کادرهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شان) در موقعیت اختلاف و انشقاق از بخش دیگر اشاره کرد. این بخش انشعابی از بخش حاکم خواهان حفظ نظام دین سالاری در چهارچوبی متعادل (جمهوری اسلامی soft) می باشد. این که این اصلاح طلبان تا چه اندازه در چالش با حاکمیت موفق به تغییر اوضاع به نفع خود شوند و یا این که سیر جنبش های سیاسی - اجتماعی تا چه اندازه موفق به پشت سر گذاردن این رهبران سابق جمهوری اسلامی شوند، بحث دیگری است که از چهارچوب گفتار ما در این جا خارج می شود. اما آن چه که مسلم است این است که هژمونی اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی این اپوزیسیون اصلاح طلب بر خاسته از جمهوری اسلامی را باید به حساب ناتوانایی های نیروهای لائیک یا طرفدار جدایی دولت و دین در ایران در ایجاد مناسباتی به سود خروج از دین سالاری گذارد.

6 - سه شرط امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران

جنبش های مشارکتی سیاسی- اجتماعی با خواست های لائیک، جنبش روشنفکری لائیک و جنبش نو اندیشی دینی زمینه های امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران را تشکیل می دهند. در طول تاریخ، همواره امر خروج از دین بوسیله ی این گونه جنبش ها و از همسویی آن ها، با وجود اختلاف ها و تمایزهای شان، میسر گردید. از میان این سه جنبش، جنبش های سیاسی- اجتماعی از اهمیت درجه اولی برخوردارند.

- جنبش های مشارکتی سیاسی- اجتماعی. «فرایند خود مختاری نهادهای جامعه ی مدنی» که مهمترین عامل زمینه ساز جدایی دولت و دین است، بدون جنبش های مشارکتی و مدنی میسر نیست. چنین جنبش هایی از قدرت

و مرجعی مافوق و خارج از خود، پیروی نمی کنند. صاحب اختیار خود اند. بر محور خود می چرخند. در این جا «خودمختاری» به معنای اختصاصی شدن حوزه ی سیاست و جدا شدن آن از جامعه نیست. پدیداری که با مدرنیته تقویت و تثبیت می شود و بحران کنونی «سیاست» را می آفریند. بلکه به مفهوم خودمختاری و استقلال نسبت به دین، شریعت، احکام و اصول آن است. به معنای خود-گردانی، خود-محوری و خود - تأسیسی در ابداع راه و روش های خود است که در عین حال تغییر پذیر و نسخ شدنی اند. به معنای آن است که انسان های مجتمع در نهاد های عمومی سیاسی و اجتماعی، در انجمن ها، سندیکاها، سازمان ها... بدون پیروی از احکامی برین و فراسوی خود، در اداره ی امور خود شرکت و مشارکت می کنند. با حفظ چند گانگی و کثرت گرایی خود.

- جنبش روشنفکری لائیک. جنبش های روشنفکری و ضد کلریکال، چون جنبش روشنگری سده ی هجده اروپا، نقش تعیین کننده ای در فرایند خروج از سلطه ی دین در غرب ایفا کردند. در تئوکراسی ایران نیز روشنفکران لائیک یا سکولار (به معنای طرفداری از جدایی دولت و دین)، می توانند چنین نقشی را در کشور خود ایفا کنند. با این شرط که مبارزه با دین سالاری را در صدر دلمشغولی و فعالیت های خود قرار دهند. بدین شرط که با دخالت روحانیون و دستگاه دین در امر سیاست و دولت به نام حقانیت، مشروعیت و مرجعیت دین در چنین اموری آشکارا مخالفت کنند. این مهم را قربانی مصلحت سیاسی و تصورات واهی چون اتحاد ملی، جنبش همگانی و شعارها و تاکتیک های تمامت خواهانه نکنند. این گونه رفتارها همواره امر جدا شدن دولت و دین را پس نشانده و به تأخیر می اندازند. جنبش فکری لائیک با جنبش نواندیشی دینی می تواند همسو باشد اما همسان نیست. این دو در چالش و دیالوگ انتقادی با هم قرار می گیرند. روشنفکران و فعالان سیاسی - اجتماعی که خود را لائیک یا طرفدار جدایی دولت و دین می نامند، با ترویج و تبلیغ جمهوری دموکراتیک لائیک، با دفاع از سه اصل لائیسیته و قرار دادن آن ها در سرلوحه ی جنبش فکری و سیاسی خود، زمینه های عینی و ذهنی خروج از سلطه ی دین را فراهم می کنند.

- جنبش نواندیشی دینی. اما چالشی که در برابر روشنفکران نواندیش دینی قرار دارد بغرنجی سخت و سهمگین است، اگر نابود کننده نباشد. کار آن ها بسی دشوار تر از اصلاح طلبان مسیحی در سده های 16 و 17 میلادی است. پرسش جدایی دولت و دین در دنیای اسلام و در کشور ما به

- 3- این بحث ها را من در کتاب لائیسیته چیست (نشر اختران) و مقالات دیگر از جمله در [www.secularismforiran.com](#) مورد نقد قرار داده ام.
- 4- کارل اشمیت در Théologie politique (الهیات سیاسی).
- 5- هانس بلومبرگ Hans Blumenberg
- 6- Tolérance
- 7- Wittemberg
- 8- Différenciation fonctionnelle
- 9- تأملی در جدل سکولاریزاسیون در ایران - علی اصغر حاج سید جوادی - شماره 140
- 10 - متمم قانون اساسی مشروطه، در [www.secularismforiran.com](#) شماره 15، ص 223 - 226، از جمله کلیات و اصول 15، 18، 20، 26، 27، 35.
- 11- علوی تبار، به نقل از دارا فرشیان [www.secularismforiran.com](#) در [www.secularismforiran.com](#)

بیانیه گردهمایی سراسری سوم جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

بیانیه سیاسی

20-21 سپتامبر 2008 30-31 شهریور 1387

سومین گردهمایی سراسری جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران که در روزهای 20 و 21 سپتامبر 2008 (30 و 31 شهریور 1387) در شهر بروکسل برگزار گردید در راستا و تداوم سند سیاسی مصوب نخستین گردهمایی

سراسری پاریس، 3 تا 5 سپتامبر 2004 برابر 13 تا 15 شهریور 1383، و قطعنامه سیاسی مصوب دومین گردهمآئی سراسری در هانور، 24 تا 26 فوریه 2006 برابر 5 تا 7 اسفند 1385، اعلام میدارد :

1- رژیم جمهوری اسلامی ایران اصلاح ناپذیر است. نظام خودکامه دینی حاکم بر ایران در ذات خود و از بنیاد تمامیت خواه، انحصارگو و تبعیض گر است. اختناق و سرکوب، زبان طبیعی و ابزار اصلی دوام حیات او در صحنه سیاسی است.

هرگونه تحول بنیادین به سوی آزادی و عدالت در کشور ما در گرو برجیده شدن تمامیت نظام جمهوری اسلامی است. اساس و جوهر این تحول، گذار به دموکراسی و نیروی اصلی آن جنبش های مقاومت مردم و نافرمانی مدنی است

رژیم سیاسی مطلوب ما جمهوری است. ما در راه برقراری آن، که به باور ما مناسب ترین نظام برای تحقق دموکراسی است، تلاش و مبارزه میکنیم. نظامی برآمده از رأی آزاد و همگانی شهروندان و متجلی در مجلس منتخب مردم. ما خواهان جدائی دین و مسلک (ایده ئولوژی) از دولت و قدرت سیاسی، برقراری عدالت اجتماعی و آزادیهای بنیادین، رعایت حقوق بشر و پاسداری از استقلال و یکپارچگی کشور هستیم.

نوع نظام آینده و قانون اساسی آنرا مجلس موسسان منتخب همه مردم تعیین کرده، در شرایط آزادی کامل به همه پرسى خواهد گذاشت

2- در پی دلسردی و یاس مردم از عملکرد هشت ساله اصلاح طلبان و به مدد بسیج پادگانی بدنه نظامی رژیم و ترفندهای شورای نگهبان در رأی گیری و رأی سازی انتخابات دوره نهم، احمدی نژاد به مقام ریاست جمهوری اسلامی دست یافت. اصلاح طلبان که پیش از آن بر متن یک جنبش فراگیر اجتماعی علیه اختناق و انحصارطلبی به قدرت رسیده بودند، نتوانستند به نیازها و انتظارات مردم و وعده های خود جامه عمل بپوشند. همه جا در برابر احکام ولی فقیه و تجاوز به آزادیها و حقوق اساسی مردم واپس نشستند و در لحظات حساس مصالح نظام را به منافع ملّت ترجیح دادند.

3- دولت و مجلس اسلامی جدید با حضور چشمگیر و بیسابقه عناصر نظامی و امنیتی، نمودار دیگری از تحولی تازه در رژیم ولایت فقیه و وزن و نقش فزاینده نظامیان در عرصه سیاست و تصمیم گیریهای کلان آینده است. دولت نهم با چنین ترکیبی از آغاز زمامداری، دشمنی خود را با دست آوردها و نمادهای جامعه مدنی آشکار کرد و به برجیدن و سرکوبی آنها پرداخت؛ خشونت و ارباب و اتهام و زندان را به حربه اصلی خویش برای فرو نشانیدن

خواستهای صنفی، فرهنگی و اجتماعی کارگران، آموزگاران و حقوق بگیران، زنان، جوانان، دانشجویان، اهل قلم و کوشندگان پیشبرد آزادی و حقوق بشر بدل کرد و با تحمیل قهرآمیز ظواهر شرعی به هنجارها و عرصه های زندگی اجتماعی مردم، بیهوده تلاش کرده و می کند تا شکست ایدئولوژیک نزدیک به سی سال حکومت یکه تاز مذهبی را که به عیان در چهره نسل برآمده از انقلاب، در مقاومت زنان و جوانان و در جوشش های فرهنگی می بیند بپوشاند و جبران کند.

4- آزادی، وحشت بزرگ نسل تازه دینمداران به قدرت رسیده است. با وجود خشونت و قهر گسترده و فزاینده کارگزاران دولت کنونی در برابر جنبشهای شهروندی، شاهد رشد و بلوغ مقاومت مدنی هستیم.

زنان که مظهر تبعیض جنسی در عمق اندیشه و ذهنیت تاریک اندیشان مذهبی هستند و در همه عرصه های زندگی اجتماعی، خانوادگی و خصوصی از رفتارها، سنت ها و قوانین ننگین و تبعیض آمیز در رنجند، عمق فاجعه استبداد اسلامی را بر ملا میکنند. آنان در این سالها با خلاقیت تحسین انگیزی در برابر فشارها و تبعیض های روزافزون حکومت مذهبی مقاومت کرده اند. کارزار " " از جمله نمونه های بارز این کوشش جمعی و مشترک است که با تشخیص هوشیارانه نیازها و ضرورت های کنونی و ابداع روشهای نو در بسیج و سازماندهی ظرفیت ها توانست به جنبشی فراگیر بدل شود.

جنبش دانشجویی با وجود فراز و نشیب های درونی گاه دشوار، همواره در این سالها سنگر مقاومتی بوده است در برابر استبداد دینی و سلطه جوئی انحصارطلبان. گرچه خصومت حکومت اسلامی با دانشگاه و دانشگاهیان پیشینه ای به قدمت جمهوری اسلامی دارد، اما سرکوب و فشار و آزار مداوم در این دوره نسبت به دانشجویان و استادان ابعادی تازه یافته است. از ویژگی های جنبش دانشجویی در این دوره شکلگیری هویت های مستقل و اعلام علنی گرایشهای سیاسی نوین پاره ای از تشکلهای دانشجویی است؛ دریچه های تازه ای که میتواند باب گفت و شنوهای سازنده ای در میان نسل جوان و آگاه امروز ایران بگشاید.

دولت احمدی نژاد که با شعار فریبنده عدالت خواهی به میدان رقابتهای انتخاباتی آمده بود، سخت ترین برخوردها و رفتارها را نسبت به کارگران و در خواستهای برحق آنان در پیش گرفت. کارگران که زیر بار تورم و گرانی روزافزون به جان آمده اند، خواهان رفع ناامنی شغلی، پرداخت به موقع حقوق و دستمزد خویش، تشکیل سندیکاهای مستقل و تغییر قوانین نا عادلانه کار هستند.

مبارزه برحق اقوام تحت ستم ایرانی برای رفع تبعیض ها و نابرابری ها و در راه احراز حقوق دموکراتیک، آزادی های فرهنگی و توزیع عادلانه ثروت های ملی همه جا با یورش بیرحمانه نظامیان و ماموران امنیتی رژیم روبرو بوده است. ایران سرزمین تاریخی و مشترک اقوام گوناگون است. همه ایرانیان باید بتوانند از آزادی کامل در راه پاسداری و شکوفائی فرهنگ و زبان مادری خود بهره- مند باشند و از حق تصمیم گیری و مشارکت در اداره امور محلی و منطقه ای برخوردار گردند. گرچه سیاست نظامیگری و سرکوب ها نتوانسته از تداوم این مبارزات جلوگیری کند ولی زمینه ای برای رشد گرایشهای افراطی قومی پدید آورده است. تمایلات افراطی که از سوی کارگزاران برخی دولت های همجوار و پاره ای قدرت های جهانی نیز به آنها دامن زده میشود، مبارزه متحد مردم برای دموکراسی و آزادی را به بیراهه میکشاند و میتواند در آینده یکپارچگی کشور را به مخاطره اندازد. به باور ما حفظ یکپارچگی ایران در نظامی دموکراتیک در گرو رفع ستم قومی است.

جمهوری اسلامی هیچگاه برآستی حضور و وجود ادیان و مذاهب دیگر را تاب نیاورده است. حتی اهل کتاب و سُنّیان و فرقه های درون اسلام و اهل تصوف نیز از بدرفتاری ها و خشونت های دستگاه دینی حاکم در امان نبوده اند. دشمنی دیرین روحانیت شیعه و مسلمانان متعصب با بهائیان بار دیگر زندگی و جان شماری از آنان را به مخاطره انداخته است.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک خود را یار و همراه جنبش های مقاومت و اعتراض مدنی و برابری خواهی در درون کشور میدانند.

5- اقتصاد نابسامان ایران بیش از پیش وابسته به درآمد نفت و دچار تورمی بیسابقه است. شمار مردمی که به طور روزمره گرفتار نا امنی شغلی، بیکاری و فقر هستند فزونی گرفته و شکاف میان فقر و ثروت ژرفتر از گذشته شده است. دولت نهم، با وجود درآمد سرشار و نامنتظره نفت، با پیش گرفتن سیاست های اقتصادی فاجعه بار، ظرفیت ها و ساختارهای تولیدی کشور را به محاق تعطیل و ویرانی کشانده است. با برچیدن سازمانها و ارگانهای نظارت بر اقتصاد، برداشت های بی حساب از ذخایر ارزی و تزریق آن به اقتصاد کشور به تورم و گرانی و واردات سیل آسای کالاهای مصرفی دامن زده و بازار دلالی و رباخواری را بیش از گذشته رونق بخشیده است.

شاهرگ های حیاتی و پرسود اقتصادی و منابع طبیعی کشور همچنان در دست شبکه های خویشاوندی سرکردگان حاکمیت، کارگزاران اطلاعاتی و سرداران سپاه پاسداران و بنیاد مستضعفان و موسسات پوششی و اقتصادی وابسته به آنان مانده است : سفره گشاده ای میان حلقه محارم و پنهان از چشم مردم.

6- جمهوری اسلامی در بیرون از مرزهای ایران تشنج آفرین، مداخله گر و جنگ افروز است. تلاش مخفیانه رژیم برای دستیابی به سلاح هسته ای و اصرار وی به غنی سازی اورانیوم، بحران وخیمی در روابط بین-المللی ایران پدید آورده و افزون بر گسترش تحریم های اقتصادی، کشور را به لبه پرتگاه یک تهاجم نظامی کشانده است که پیامدهای آن میتواند برای مردم ایران فاجعه بار باشد. دست یافتن چنین نظامی به سلاح هسته ای مخاطرات عظیم و هولناک در پی خواهد داشت و از جمله به مسابقه تسلیح اتمی در منطقه می انجامد. گسترش سلاحهای هسته ای تهدیدی دائمی برای صلح جهان خواهد بود. ما برای تحکیم صلح و جهانی عاری از نظامیگری و به ویژه عاری از سلاحهای هسته ای مبارزه میکنیم. از همین رو از پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای و لزوم همکاری کامل ایران با آژانس بین المللی انرژی اتمی حمایت میکنیم و افزون بر آن خواهان خلع سلاح هسته ای کشورهای خاورمیانه هستیم. رژیم اسلامی از آغاز افشای فعالیت های پنهان اتمی و کشف اسناد گوناگون آن، افکار عمومی داخلی و جهانی را بر سر دو راهی سوخت هسته ای یا سلاح هسته ای به بازی گرفته است. تولید انرژی هسته ای در کشوری چون ایران که دارای ذخایر عظیم و غنی انرژی فسیلی و صاحب اقلیمی مساعد از بابت انرژی های جایگزین و باز تولیدشونده است به هیچ روی ضرورتی ندارد. ما خواستار توقف غنی سازی اورانیوم در ایران که از انگیزه های اصلی بحران کنونی است میباشیم و نیز با هرگونه تهاجم نظامی خارجی به کشور خود مخالف هستیم. با تحریم های گسترده اقتصادی که آثار زیانبار آن به زندگی و معیشت مردم لطمه میزند موافق نیستیم و فقط از آندسته از تحریم های تسلیحاتی و دیپلماتیک پشتیبانی میکنیم که از تصویب سازمان ملل بگذرند و سیاست های نظامیگرانه رژیم را هدف قرار دهند و از دستیابی آن به سلاح هسته ای جلوگیری کنند، مانند: فروش ابزار و تجهیزات نظامی و انتقال فن آوری هسته ای، مسدود کردن حساب های سران رژیم در خارج. ما همچنین خواهان افزایش فشار سیاسی بر رژیم از جانب دولتها به ویژه در زمینه رعایت همه جانبه حقوق بشر در ایران و تعقیب قضائی سران نظام و آمران و عاملان کشتار و جنایت در جمهوری اسلامی از جانب مجامع بین المللی صالح هستیم.

7- رژیم ولایت فقیه در ماههای آینده تدارک دور دیگری از بسیج توده ای و رأی سازی برای مشروعیت بخشیدن به خود در پیش دارد. هیچ نشانه تغییری در "نظام انتخاباتی" ویژه جمهوری اسلامی با شورای نگهبان و بدنه نظامی گوش به فرمانش به چشم نمیخورد.

8- خاورمیانه با جنگهای خانگی و حضور اشغالگران نظامی از کانونهای بحران و تنش جهان است. جمهوری اسلامی با یاری رساندن به تاریک اندیش

ترین و افراطی ترین گروه های اسلامی، با صدور اسلام سیاسی و یهودستیزی، از موانع صلح و از حامیان ترور و خشونت در منطقه میباشد. حل عادلانه مساله فلسطین ضامن صلح پایدار در خاورمیانه است. رعایت و اجرای قطعنامه ها و مصوبات سازمان ملل متحد و شورای امنیت در این زمینه گامی ضروری برای گشودن چشم انداز صلح است.

9- جهان فردا از آغاز دوران دیگری با کانونهای تصمیم گیری تازه و از برآمدن قدرتهای جدیدی خبر میدهد که آرایش کنونی ائتلافها و کشاکشهای اقتصادی و سیاسی را بهم خواهد ریخت. اما جهانی که اکنون در آن زندگی میکنیم با بحرانهای گوناگونی دست به گریبان است. گرسنگی، این بزرگترین و خاموشترین سلاح کشتار جمعی بدل به سرنوشت محتوم بخشی از ساکنان زمین شده است. گرسنگی نه تقدیر که محصول نظم موجود جهان است، نظمی که بر بیعدالتی، خشونت ساختاری و ویرانگری محیط زیست استوار است. ما خواستار جهانی عاری از فقر، خشونت و جنگ، بیعدالتی و تخریب و آلودگی محیط زیست هستیم.

10- کارنامه جمهوری اسلامی ایران در دولت احمدی نژاد را میتوان در سه محور اصلی خلاصه کرد : تشدید بحران در روابط بین المللی و انزوای ایران در صحنه جهانی، افزایش فقر و فشار اقتصادی بر مردم و شدت گرفتن سرکوب سیاسی و اجتماعی.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک برآنست که برای مقابله با سیاست های جمهوری اسلامی در هر سه زمینه و ایستادگی در برابر سیاست های جنگ طلبانه دولت بوش و نومحافظه کاران در آمریکا، که گاه نقشه تجزیه ایران را در سر میپرورند، نیازمند سازماندهی کارزاری گسترده در دفاع از جنبش های اجتماعی و آزادی های سیاسی و مدنی در کشور، مبارزه برای تأمین عدالت اجتماعی و علیه سیاست های جنگ افروزانه از هر دو سو در راستای صلح و جلب حمایت بین المللی در دفاع از حقوق بشر در ایران هستیم. برپائی چنین کارزاری در گرو همیاری هر چه گسترده تر کلیه نیروهای طرفدار صلح، دموکراسی و عدالت اجتماعی و همبستگی عمیق تر جنبش های اعتراضی و مطالباتی مبارزان داخل و خارج کشور با یکدیگر است. به باور ما خواست گذار به دموکراسی در ایران نه با امید بستن به تحول نظام از درون و نه با چشم داشتن به حمله نظامی از بیرون، بلکه از راه این رویکرد سوم است که تحقق مییابد. ما برای هموار کردن این راه میکوشیم.